

منتشر شده است
استاد
موتی
مظفر

پنج مقاله

نماز
دین و مذهب
احتجاجات قرآن
اسلام برتر است
نقدی بر ترجمه‌ای از قرآن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بذبح مقاله

اثر : متفکر شهید استاد مرتضی مطهری
تصحیح و تنظیم : کرمرضا خزلی

تقدیم به روح بلند استاد شهید

مرتضی مطهری

تقدیم به محبان **اهل بیت**

تقدیم به رهروان راه حق

تقدیم به تشنگان حقیقت

تقدیم به آنانی که سرابها

را نهاده با کوثر عشق خود

را سیراب می کنند

فهرست

مقدمه

* دین و مذهب

خداشناسی

پیغمبران

اسلام

پیغمبر اسلام

قرآن مجید

علی (علیه السلام)

ائمه اطهار (علیهم السلام)

معاد

* احتجاجات قرآن

ارزش عقل از نظر قرآن

راهبری عقل

لغزشهای اندیشه

* نقدی بر ترجمه ای از قرآن

ترجمه برخی آات سوره یس

آیه ۳۰

معنای تحسّر

آیه ۳۳

ارض میته

آیه ۶۸

نکس و تنکیس

آیه ۵۹

نمونه هایی از عدم مطابقت ترجمه با متن
بحثی درباره قرائت قرآن بر خلاف قرائات مشهور

* نماز

صعود و نزول ارزشهای اسلامی در تاریخ اسلام
پیدایش موج جدید و برخورد آن با نماز
برخورد

* اسلام برتر است

علل انحطاط مسلمین

حدیث نبوی

نظر فقها

اخبار یا انشاء؟

پیروزی در میدان نظر یا عمل؟

«حق» و «نافع بودن» قرآن

جمع نظر فقیه، متکلم و عالم اجتماعی در تفسیر این حدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمه تعالی

مقدمه

کتاب حاضر چنان که از نام آن پیداست مشتمل بر پنج مقاله به قلم استاد شهید آیت الله مطهری است که در زمانها و به مناسبت‌های مختلف نگارش یافته است. وجه مشترک این مقالات گذشته از این که همه از آثار قلم آن شهید محسوب می شوند نگاه کلی یا خاص به اسلام و قرآن است.

مقاله اول تحت عنوان « دین و مذهب » ظاهراً برای کتاب تعلیمات دینی دوره دبیرستان در حدود سال ۱۳۵۰ نگارش یافته تا به وسیله افرادی مانند شهید دکتر بهشتی و شهید دکتر باهنر که در آموزش و پرورش دوره قبل از انقلاب اسلامی نفوذ کرده بودند به چاپ برسد. این مقاله نگاهی کلی به ادیان خصوصاً دین مبین اسلام و بالخصوص مذهب شیعه دارد و با توجه به بیان روشن آن برای اقشار مختلف سودمند است.

مقاله دوم با عنوان « احتجاجات قرآن » قسمتی از درس استاد شهید در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بوده است و روشن نیست که سایر قسمتهای این درس به رشته تحریر در

آمده یا خیر، به هر حال در اختیار این شورا نیست. بدیهی است چنانچه فرد یا افرادی از دانشجویان سابق آن دانشکده قسمتهای مذکور نزدشان باشد و در اختیار این شورا قرار دهند موجب امتنان خواهد بود.

« نقدی بر ترجمه قرآن مجید به اهتمام آقای ابوالقاسم پاینده » عنوان مقاله ای است که استاد شهید در حدود سال ۱۳۴۰ در مجله « یغما » به چاپ رسانده اند و شامل نکات قابل توجهی است.

مقاله چهارم درباره « نماز » است که عنوان اصلی آن « حرکتی بر ضد مسیر آب » می باشد، کنایه از این که نوشتن کتابی درباره نماز توسط یکی از دوستان قدیمی استاد در آن دوره - یعنی در حدود سال ۱۳۵۶ که جو مارکسیسم زدگی و تأویل مفاهیم معنوی به مفاهیم مادی حاکم بود - حرکت بر ضد مسیر آب است. این مقاله حاکی از ناخرسندی آن متفکر شهید از آن جو فکری است.

آخرین مقاله (اسلام برتر است) در اصل با عنوان « الاسلام یعلو و لا یعلی علیه » (اسلام برتری می یابد و چیزی بر آن برتری نمی یابد) بوده که این جمله حدیث مشهور نبوی است و برای آن که عنوان مقاله برای عموم قابل فهم باشد از عنوان « اسلام برتر است » استفاده شد.

این مقاله قسمتی از یادداشت « عظمت و انحطاط مسلمین » در بخش یادداشتهای موضوعی استاد است که نظر به این که حالت مقاله داشت و از نظر موضوع نیز با چهار مقاله قبلی سنخیت داشت به عنوان پنجمین مقاله این کتاب انتخاب شد و

بدیهی است که در مجلد مربوط به یادداشتهای استاد (جلد دهم) درج نخواهد شد.

لازم به ذکر است که در فهرست مطالب، غیر از عناوین فرعی مقاله اول و دوم، سایر عناوین فرعی از استاد شهید نیست و توسط «شورای نظارت» استخراج شده است.

امید است این اثر آن حکیم فرزانه که پس از ۲۶ سال از شهادت آن عزیز منتشر می شود همچون دیگر آثار آن عالم ربانی و مجاهد بزرگ برای همه علاقه مندان به معارف اسلامی مفید و راهگشا باشد.

دی ماه ۱۳۸۴

برابر با ذیقعدہ ۱۴۲۶

دین و مذهب

دین و مذهب*

یکی از اموری که همیشه در میان جامعه بشر بوده و باز هم خواهد بود، دین و مذهب است. طبق تحقیقات علمی که در آثار تاریخی از زمانهای بسیار قدیم به عمل آمده است، از زمانی که بشر وجود داشته دین و مذهب هم در میان بشر وجود داشته است، چنانکه اکنون نیز ادیان زیادی در جهان وجود دارد و اکثریت مردم جهان از یک دینی پیروی می کنند. ادیان بزرگ و معروف جهان عبارت است: دین اسلام، یهودیت، مسیحیت، بودایی.

هر یک از ادیان اسلام و مسیحیت و بودایی اکنون (۱) چند صد میلیون پیرو دارد.

همه ادیان آسمانی، بشر را به پرستش خدای یگانه دعوت کرده اند و از پرستش غیر او منع نموده اند، و همچنین همه آنها از جهانی دیگر خبر داده اند که در آن جهان بشر پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال بد خویش را دقیقاً درخواهد یافت، و نیز همه ادیان آسمانی بشر را به راستی و درستی و خیرخواهی و نیکوکاری دعوت کرده و می کنند. آنچه در طول تاریخ زندگانی

پاورقی

*- این مقاله برای دانش آموزان دوره دبیرستان، قبل از انقلاب اسلامی نگارش یافته و البته برای عارف و عامی مفید است.

۱- حدود سال ۱۳۵۰ هجری شمسی.

بشر راستی و درستی و نیکوکاری و سایر صفات حسنه اخلاقی در میان مردم دیده می شود نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم ادیان آسمانی و تعلیمات پیغمبران الهی بوده است. از این رو سهم دین و مذهب در بهبود و رفاه و سعادت بشر بیش از هر چیز دیگر بوده و هست.

دین و مذهب مانند علم و فرهنگ جزو مایحتاج زندگی بشر است، بشر نمی تواند از آن بی نیاز باشد. همچنان که نداشتن علم و فرهنگ سبب بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می گردد، نداشتن دین و مذهب نیز به نوبه خود موجب بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می شود.

و همان طوری که ممکن است افرادی جاهل پیدا شوند و یا یک ملتی از علم و فرهنگ بی بهره بماند اما ممکن نیست علم و فرهنگ از جامعه بشر رخت ببرند، ممکن است افرادی بی دین و لامذهب زندگی کنند و یا ملتی به علل خاصی از موهبت دین بی بهره بماند اما ممکن نیست دین و مذهب بکلی از جامعه بشر رخت ببرند، زیرا هر چیزی که برای بشر مفید و ضروری و لازم باشد و چیز دیگر نتواند جای او را بگیرد طبعاً ثابت و پابرجا می ماند و هیچگاه منسوخ نمی شود. دین نیز مانند علم به حکم اینکه برای بشر مفید و ضروری و لازم است و در زندگی بشر به کار می آید و چیز دیگر نمی تواند جای او را بگیرد طبعاً و قطعاً همیشه باقی خواهد ماند.

خداشناسی

اساس و پایه همه ادیان آسمانی خداشناسی است. هدف اولی پیغمبران الهی این بوده که بشر خداشناس شود و در مقام پرستش و عبادت، فقط خدا را

پرستش کند و غیر او را پرستش نکند، و در مقام تسلیم و اطاعت فقط فرمان خدا را لازم الاطاعه بشمارد و اطاعت غیر او را جز با اذن و فرمان او بر خود لازم نشمارد.

خداوند را با چشم نمی توان دید ولی به دلیل عقل یعنی از راه آثار و مخلوقاتش او را می توان شناخت. تمام موجودات و مخلوقات جهان، آثار و دلایل و نشانه های وجود آفریننده ای دانا و توانا و حکیم و مدبرند، زیرا در همه آنها نظم و ترتیب به کار رفته و در همه آنها آثار حکمت و تدبیر و علم و مهارت و هویداست.

انسان همان طوری که بسیاری از چیزها را به وسیله حواس پنجگانه خود تمیز می دهد و با تجربه های حسی آنها را می شناسد، بسیاری از چیزها را هم به وسیله عقل خود می فهمد و تشخیص می دهد.

اگر مثلاً پارچه ای ظریف و محکم دارای خطها و نقشها و رنگها در برابر انسان قرار بگیرد، انسان در آن حال چیزهایی را به وسیله حس باصره و لامسه خود حس می کند و چیزهایی را به وسیله عقل خود می فهمد و تشخیص می دهد. آنچه به وسیله حس باصره و لامسه درک می کند عبارت است از ظرافت و محکمی و رنگها و نقشها و پهنا و درازای آن پارچه، و اما آنچه در همان حال به وسیله عقل خود می فهمد و تشخیص می دهد این است که آن پارچه بافنده ای داشته و آن بافنده در کار خود دانا و ماهر بوده و از روی بصیرت و توجه آن پارچه را اینچنین ظریف و محکم و زیبا و پر از نقش و نگار بافته است. عقل او به او می گوید هیچ چیزی خود به خود درست نمی شود و خود به خود نظم و ترتیب پیدا نمی کند، نخها خود به خود پهلوی هم قرار نمی گیرند و خطها و نقشها و زیباییهایی خود به خود و بدون توجه بافنده به وجود نمی آیند. باز هنگامی که همان پارچه به صورت یک دست لباس دوخته و کامل، دارای دوخت عالی، جیبها و دگمه ها و جا دگمه ها و سایر لوازم هر کدام در جای خود در

مقابل انسان قرار بگیرد، عقل او به او می گوید که دوزنده ای بوده و آن دوزنده در کار خود علم و مهارت داشته و از روی توجه و بصیرت هر یک از جیبها و دگمه ها و جادگمه ها و غیر اینها را در جای خود گذاشته است.

ما آدمیان هنگامی که در خلقت خودمان یا سایر مخلوقات با نظر دقت می اندیشیم و مثلاً می بینیم که خود ما دارای عقل و هوش و چشم و گوش و دست و پا و زبان و دهان و دندان و انگشتان و قلب و ریه و معده و کبد و کلیه هستیم و هر کدام از اینها به درد کاری می خورد و برای کاری ساخته شده است، بلکه هر کدام از این اعضا دارای هزارها جزء است و هر جزئی به درد کاری می خورد و برای آن کار ساخته شده است، عقل ما به ما می گوید قطعاً آفریننده دانا و بینا و حکیم و ماهر و داریم و او از روی علم و دانش اینچنین نظم حیرت انگیزی به وجود آورده و همه این اعضا و قوار را با توجه به کاری که از آنها ساخته است آفریده است.

انسان هر اندازه در خلقت خودش و در خلقت سایر موجودات بیشتر فکر کند و هر اندازه به تحقیقات و اکتشافات دانشمندان علوم طبیعی بیشتر آگاه گردد، زمینه معرفت و شناسایی اش نسبت به خداوند بیشتر فراهم می گردد. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۶۴ می فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ
الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ
تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ.»

یعنی «همانا در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد سب و روز، و کشتی که به سود مردم در دریا روان است، و آبی که خدا از آسمان فرود آورده و به

این وسیله زمین را پس از مردگی زندگی بخشید و از همهٔ جنبندگان در آن
پراکند، و گرداندن باده و ابری که میان آسمان و زمین تحت فرمان است، نشانه
هاست برای کسانی که با نیروی عقل بیندیشند.»

سعدی می گوید:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
که تواند که دهد میوهٔ الوان از چوب
یا که داند بر آرد گل صد برگ از خار
عقل حیران شود از خوشهٔ زرین عنب
فهم عاجز شود از حقهٔ یاقوت انار
پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

پیغمبران

افرادی از بشر که از جانب خداوند برای هدایت و ارشاد دیگران برگزیده
شده اند « پیغمبر » نامیده می شوند.

پیغمبران احکام و دستورهای الهی را از طریق وحی و الهام دریافت می کنند و به مردم می رسانند.

ما از کیفیت و چگونگی وحی آگاهی کامل نداریم اما می دانیم که وحی و الهام حقیقت دارد و بعضی از افراد بشر از این موهبت بزرگ بهره مند شده اند. همه مخلوقات جهان، اول ضعیف و ناقصند و تدریجاً قوی و کامل می گردند. یعنی هر موجودی تدریجاً باید راهی را طی کند تا به حد کمال برسد و هیچ موجودی از اول کامل آفریده نشده است.

خداوند متعال که موجودات عالم را آفریده است راه رسیدن آنها را به حد کمال نیز به آنها نموده است؛ یعنی هیچ مخلوقی بلا تکلیف و مردد و معطل و سرگردان آفریده نشده است، همچنان که در قرآن کریم آمده است: « رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثَمَّ هَدَى » (۱)

یعنی پروردگار ما همان است که هر چیزی را آنچنان که شایسته است آفریده و سپس آن را در راهی که باید برود هدایت فرموده است.

این قانون کلیت دارد و در همه مخلوقات جاری است از کوچکترین ذره گرفته تا بزرگترین کهکشانها، از جماد بی جان بی شعور گرفته تا انسان ذی شعور عاقل.

هر یک از حواس ظاهری و باطنی ما چراغی است که برای راهنمایی و هدایت ما به سوی اموری که مورد نیاز ماست قرار داده شده است.

خداوند انسان را برای بقا و خلود آفریده است، یعنی انسان به طور مطلق فانی نمی شود و در جهانی دیگر باقی می ماند. بعلاوه خداوند انسان را اجتماعی بالطبع آفریده است و می بایست در سایه قانون و اخلاق و ایمان

پاورقی

زندگی کند و بدون آن میسر نیست. از این رو برای اینکه بشر در کارهایی که در سعادت آن جهانی او مؤثر است راهنمایی شده باشد و هم اینکه دارای ایمان و اخلاق محکم و قوانین اجتماعی بوده باشد پیغمبرانی مبعوث فرمود که او را هدایت و راهنمایی کنند، چنانچه در قرآن کریم فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا». (۱) یعنی ای پیغمبر، ما تو را به عنوان گواه و شاهد بر اعمال مردم و نوید دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا و چراغ پرتوافکن فرستادیم و نیز قرآن کریم فرموده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنْزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». (۲) یعنی ما پیغمبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و وسیله سنجش نازل کردیم تا مردم در زندگی اجتماعی بر اساس عدالت زندگی کنند.

پیغمبران هر کدام بشری هستند از جنس ما، مانند ما غذا می خورند و راه می روند و حوائج طبیعی دارند. فرقی که هست این است که به آنها وحی می شود و از تأییدات الهی به نوع خاصی بهره مندند.

پیغمبران پاکترین و بی آرایش ترین و خالصترین بندگان زمان خود می باشند. هرگز کسی به دلیل ثروتمندی یا شهرت یا ملک و قدرت، یا داشتن ایل و فامیل، یا وابستگی به نژاد خاص یا اقلیم و سرزمین مخصوص به درجه نبوت ارتقاء نیافته است. خداوند پیغمبران خود را همواره از میان افراد پاکدامن و منزه و راستگو و مهربان و امین و نیک نفس و خیرخواه و نیکوکار انتخاب می کند. او خودش بهتر می داند کی از همه سزاوارتر است و برای پیغمبری

پاورقی

۱- احزاب / ۴۵ و ۴۶.

۲- حدید / ۲۵.

شایسته تر است: « **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** ». (۱) پیغمبران الهی زیاد بوده اند، عدد آنها از شماره بیرون است، اما عدد پیغمبرانی که صاحب کتاب و شریعت و قانون بوده اند زیاد نیست. آنها که صاحب کتاب و قانون بوده اند « اولوالعزم » نامیده می شوند و از پنج نفر تجاوز نمی کنند. سایر پیغمبران خدا در هر جا که بوده اند مردم را به کتاب و قانون و شریعت آنها دعوت کرده اند. این پنج نفر به ترتیب زمانی عبارتند از: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله (صلوات الله علیهم اجمعین). حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آخرین پیغمبران است و بعد از آن حضرت پیغمبری نیامده و نخواهد آمد.

اسلام

دین اسلام که آورنده آن، حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) و کتاب آسمانی آن قرآن مجید است خاتم و ناسخ همه ادیان دیگر است.

همه ادیان آسمانی که به وسیله پیغمبران الهی برای بشر آمده است از یک اصل و یک مبدأ سرچشمه می گیرند و به یک راه و به سوی یک مقصد بشر را دعوت می کنند. « **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** » (۲) « **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى**

پاورقی

۱- انعام / ۱۲۴: خداوند جایی که پیغمبرای را در آنجا قرار می دهد از همه بهتر می داند.

۲- آل عمران / ۱۹.

بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا
الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ». (۱) چیزی که هست دوره به دوره استعداد بشر برای
قبول هدایت دینی زیادتر شده و دین قبلی جای خود را به دینی کاملتر و
جامعتر داده است، تا رسیده به آن جا که آنچه باید از طریق هدایت وحی به
بشر تعلیم داده اش و از معارف غیبی و دستورات مربوط به عبادت خداوند و
دستورات کلی اخلاقی و اجتماعی، تعلیم داده شده دیگر نیازی به تعلیمات
دیگر که از راه وحی به بشر داده اش نبوده است. همینکه به این مرحله رسید،
نبوت و رسالت برای همیشه ختم و پایان آن اعلام شد. دیگر نوبت این است که
بشر تح دراهنمایی آخرین دستورات الهی که کاملترین و جامع ترین دستورات
است به کمک عقل و علم شاهره مستقیم حیات را طی کند و به سوی ترقی و
تعالی گام بردارد.

با مبعوث شدن حضرت خاتم النبیین و آمدن قرآن مجید نبوت و رسالت
پایان یافت.

دین مقدس اسلام که خوشبختانه یگانه دینی است که کتاب روشن دارد و
آن کتاب دست نخورده باقی مانده است، دینی است جامع و کامل و دارای
مقررات اخلاقی زنده و قوانین اجتماعی مترقی، دینی است ساده و فطری
و هماهنگ با ترقی و تکامل. هر ملتی که واقعاً پایبند به این دین باشد
سعادت مند خواهد شد، همانطور که تا زمانی که ملل مسلمان مقررات اسلامی را
رعایت می کردند خوشبخت ترین و پیشرفته ترین ملل عالم بودند و از آن روی
که به علل تاریخی معنی و حقیقت اسلام را از دست داند و تنها به اسم قناعت
کردند و از خودشان بدعتهایی بر آن افزودند راه تنزل و انحطاط پیمودند.

پاورقی

بر ماست که به حقایق دین اسلام آشنا شویم و به آنها عمل کنیم و بدعتها و خرافات را دور بریزیم و ملت خود را مسلمان و با ایمان بار آوریم تا گوی سعادت را در دنیا و آخرت برابیم.

پیغمبر اسلام

نام مبارک آن حضرت « محمد » و لقبش مصطفی است. نام پدرش عبدالله است و نسب آن حضرت به ابراهیم خلیل می رسد و در شهر مکه که خانه کعبه در آنجا قرار دارد به دنیا آمد.

عبدالله پدر آن حضرت در آغاز جوانی که هنوز بیش از چند ماه از ازدواجش با آمنه دختر وهب نگذشته بود هنگام برگشتن از مسافرت شام در مدینه درگذشت. رسول اگر هم هنگام فوت پدر در رحم مادر بود و آن حضرت یتیم به دنیا آمد. جدش عبدالمطلب تا زنده بود متکفل آن حضرت بود. پس از درگذشت عبدالمطلب در کفالت عمویش ابوطالب قرار گرفت.

از کودکی آثار خوش و ذکاوت فوق العاده و علائم نجابت و اصالت از آن حضرت هویدا بود. همه او را « محمد امین » لقب داده بودند.

مردم مکه در آن زمان بت پرست و تجارت پیشه و عیاش بودند و در جهالت و نادانی به سر می بردند. انواع مفسد اخلاقی از شرابخواری و قماربازی و رباخواری و ستم به زبردستان و تشکیل امکان فساد در میان آنها رایج و شایع بود. رسول اکرم از آغاز جوانی به عادات و اعمال مکّیان و سایر اعراب با نظر نفرت و انزجار می نگریست و از آنها کناره می گرفت، هرگز در کارهای سبک و آمیخته به سبکسری قوم خود شرکت نکرد، به مجالس لهو و لعب آنها

پا نگذاشت، چیزهایی را که آنها مایهٔ فخر و مباهات و خودنمایی می شمردند او حقیر و ناچیز می شمرد، هرگز به بتی از بتها که آن مردم آنها را می پرستیدند اعتنا نکرد. او از کودکی با عقل روشن و ضمیر صافی خویش خدای یگانه را شناخته بود و فقط او را عبادت می کرد. مکانی خلوت در بالای کوهی به نام « حراء » برای خلوت و عبادت انتخاب کرده بود و به آنجا می رفت و به عبادت و تفکر می پرداخت، تا آنکه در سن چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شد و از آن پس تا آخر عمر به ارشاد و هدایت مردم و کوشش در راه نجات آنها از بدبختی و ضلالت پرداخت و در ده سال آخر، شهر مدینه را مرکز قرار داد و در سن شصت و سه سالگی از دار فانی رحلت فرمود.

رسول اکرم اُمی یعنی «استاد ندیده» بود. در همه عمر به مکتب و مدرسه ای نرفت و نزد معلمی از معلمان بشری درس نخواند. تا آخر عمر نه خط نوشت و نه کتابی خواند، اما چنان صفای قلبی پیدا کرد که خداوند متعال بزرگترین کتاب آسمانی یعنی قرآن را به او وحی کرد و او خودش معلم و نجات دهندهٔ بشر شد و مردم را به علم و حکمت و خواندن و نوشتن تشویق و تأکید کرد.

مردم سرزمین عربستان از فرهنگ و تمدن و قانون و حکومت و مقررات اجتماعی بی بهره بودند. در میان آنها مکتب و مدرسه و تألیف و تعلیم و کتاب و معلم وجود نداشت. اشخاصی که می توانستند بخوانند یا بنویسند اندک و انگشت شمار بودند. معلومات و اطلاعات آنها عبارت بود از یک رشته حکایتها و افسانه ها دربارهٔ بتهایی که می پرسیدند یا دربارهٔ قتل و غارتها که خودشان یا پدرانشان کرده بودند. بزرگترین اثر فرهنگی آنها عبارت بود از یک سلسله اشعار که مضامین آنها از حدود وصف شراب و معشوق و اسب و شتر و نیزه و شمشیر و دلاوری و افتخار به آباء و اجداد و یادآوری قتل و غارتها تجاوز نمی کرد.

در میان چنین مردمی خداوند پیغمبر اکرم را مبعوث فرمود و بر او قرآنی

نازل کرد مشتمل بر حکمتها و پندهای عالی و قصه های عبرت انگیز و اصول متین اخلاقی و مقررات عالی اجتماعی و قوانین حقوقی و جزایی و یک سلسله معارف الهی در باب توحید و معاد و غیره. مردم جزیره العرب از این حقایق بهره ای نداشتند و این خود معجزه روشن خاتم الانبیاء به شمار می رود.

قرآن مجید

کتاب آسمانی ما قرآن مجید است. قسمتی از این کتاب مقدس در مکه و قسمتی در مدینه بر رسول اکرم نازل شده است. قرآن مشتمل است بر یکصد و چهارده سوره و هر سوره مشتمل است بر آیاتی. سوره های قرآن از نظر بزرگی و کوچکی متفاوتند، از سوره چهار آیه ای هست تا سوره دویست و هشتاد و شش آیه ای. سرمایه پیشرفت اسلام در ابتدا و هم سرمایه حفظ اسلام در عصر حاضر قرآن مجید است. مردم ملت های مختلف که در طول چهارده قرن گذشته با اسلام آشنا شده اند تحت تأثیر قرآن مجید قرار گرفته ایمان خویش را حفظ کرده اند.

اکنون نیز که اسلام در میان افرادی عالم و یا ملی دور دست در حال گسترش است در اثر انتشار و آشنایی با قرآن مجید است.

قرآن به زبان عربی روشن است. از این رو برای هر مسلمانی که بخواهد با دین خود آشنایی کامل داشته باشد لازم است زبان عربی را فرا گیرد. قرآن کریم با شرک و بت پرستی و اطاعت غیر خدا و ظلم و اطاعت ظالم و نفاق و تفریق و رباخواری و ریاکاری و دروغ و خیانت و غیبت و تکبر و خوردن مال

یتیم و سایر کارهای زشت، سخت مبارزه کرده است و در مقابل، مردم را دعوت کرده به یگانه پرستی و اتحاد و صراحت و راستی و درستی و دستگیری و نیکوکاری و سایر صفات حسنه.

قسمتی از آیات قرآن اختصاص یافته به بیان مقررات و قوانین حقوقی و معاملات و قسمتی به قصص و حکایات آموزنده زمانهای پیشین یا زمان حضرت رسول.

قرائت و تلاوت قرآن مجید علاوه بر آنکه اجر و ثواب اخروی دارد قلب را روشن و از کدورتها صاف می کند. از این رو بر هر دانش آموزی لازم است که در دوره دانش آموزی قرائت و تلاوت قرآن مجید را به طور صحیح و کامل یاد بگیرد و در تمام عمر همه روزه اول صبح چند آیه از آن را به عنوان ثواب و تبریک و هم به عنوان اینکه معانی و دستورهای عالی آن را برای خود یادآوری کند بخواند.

علی (علیه السلام)

علی بن ابیطالب (علیهما السلام) پسرعمو و داماد و وصی و خلیفه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامت امت اسلامی است. علی کودک خردسالی بود که پیغمبر اکرم او را از پدرش ابوطالب گرفت و به خانه خویش آورد و در دامان خود او را پرورش داد. هیچکس به اندازه علی پیغمبر را از نزدیک نمی شناخت و هیچکس هم به اندازه او شیفته پیغمبر نبود و به آن حضرت ایمان و اعتقاد محکم نداشت.

علی مرد شماره دو اسلام است. اخلاص و فداکاری و مجاهدتهای او در راه

اسلام شهره آفاق و زبانزد خاص و عام است. او عالم ترین و زاهد ترین و باتقواترین و شجاعت‌ترین مردم بعد از پیغمبر اکرم بود. او زهد و شجاعت و علم و عمل را توأم داشت، وجودی بود جامع الاطراف و شخصیت او نمونه کامل تعلیمات عالیۀ اسلام است.

عدالت علی و صلابت و پافشاری او در طرفداری از حقوق بشر و حمایت او از طبقه ضعیف، ضرب المثل جهان و بهترین معرف روح و معنی و حقیقت اسلام است.

علی در راه هدفهای اسلامی، خود را بکلی فراموش می کرد. در زمان حیات پیغمبر اکرم مانند یک عاشق پاکباز و یک سرباز فداکار فرمان پیغمبر را اطاعت می کرد و همواره آرزو می کرد در حال انجام وظیفه جان بسپارد.

بزرگترین گذشت و فداکاری علی بعد از پیغمبر اکرم ظاهر شد. او با آنکه قائم مقام واقعی پیغمبر بود و خلافت را حق مسلم خود می دانست، برای اینکه وحدت اسلامی محفوظ بماند و زحمات رسول اکرم هدر نرود از حق مسلم خود چشم پوشید و با دیگر صحابه در کمال صمیمیت همفکری و همکاری کرد. علی می گفت مادامی که مصلحت مسلمین محفوظ بماند و کارها بر مدار مصالح عمومی بچرخد و تنها کسی که از حق خویش محروم است من هستم، من مخالفت نمی کنم و همراهم. من آنگاه قیام می کنم که مصالح عمومی را در خطر ببینم.

پیغمبر اکرم علی را وصی خویش قرار داد. علوم و معارف و احکام اسلام در نزد علی بود. یگانه مرجع علمی مسلم بعد از پیغمبر اکرم که در مشکلات به او رجوع می شد علی بود. خلفا چون به علم و امانت علی اطمینان داشتند از مراجعه به علی ابا و امتناع نداشتند. در موارد متعددی علی (علیه السلام) خلفا را به اشتباهاتشان متذکر فرمود و آنها قبول کردند. خلیفه دوم مطابق روایات تاریخی شیعه و سنی، مکرر در چنین مواردی گفت: «لولا علی لهلک عمر».

یعنی اگر علی نبود کار عمر به تباهی کشیده بود.

ائمه اطهار (علیهم السلام)

ائمه اطهار اوصیاء رسول اکرم می باشند، یعنی علوم و معارف و احکام اسلام به طور کامل و بدون اشتباه در نزد آنها بوده است. پیغمبر اکرم مطابق روایات مسلم شیعه و سنی فرموده است: « **إِنِّي تَارِكُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي** »، یعنی من بعد از خودم دو چیز با ارزش در میان شما باقی می گذارم: قرآن و اهل بیتم.

مرجع دینی مردم بعد از پیغمبر در درجه اول قرآن مجید است و در درجه دوم ائمه اطهارند که علم قرآن نزد آنها بوده و بهترین شارح و مفسر و مبین قرآن به شمار می روند.

ائمه اطهار (علیهم السلام) دوازده نفرند به این ترتیب:

- ۱- امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)
- ۲- امام حسن مجتبی فرزند علی (علیه السلام)
- ۳- امام حسین شهید فرزند دیگر علی (علیه السلام)
- ۴- امام زین العابدین فرزند امام حسین (علیه السلام)
- ۵- امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین (علیه السلام)
- ۶- امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر (علیه السلام)
- ۷- امام موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام)
- ۸- امام رضا فرزند امام موسی کاظم (علیه السلام)

- ۹- امام محمد تقی فرزند امام رضا (علیه السلام)
۱۰- امام علی نقی فرزند امام محمد تقی (علیه السلام)
۱۱- امام حسن عسکری فرزند امام علی نقی (علیه السلام)
۱۲- امام مهدی صاحب الزمان فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام)

معاد

یکی از اصول دینی و ایمانی یعنی از اموری که باید از جنبه دینی به آن ایمان واعتقاد داشت، عالم آخرت و معاد روز قیامت است.

همه پیغمبران الهی بدون استثنا همان طوری که مردم را به خداشناسی و یکتاپرستی و فضائل اخلاقی دعوت کرده اند، از جهانی دیگر بعد از این جهان نیز خبر داده اند. افراد بشر همان طور که سایر مراحل را طی کرده اند، یعنی خاک تبدیل به گیاه و مواد خوراکی شده و آن مواد خوراکی تبدیل به نطفه شده و نطفه در رحم مراحل جنینی را پیموده و جنین به دنیا آمده و نوعی دیگر زندگی آغاز کرده و کودک جوان شده و جوان پیر شده و مرده است. با مردن حیات و زندگی بشر پایان نمی پذیرد، نوعی دیگر از حیات و زندگی در نشئه ای دیگر آغاز می گردد.

ما از کیفیت و چگونگی نشئه معاد و قیامت آگاهی نداریم، اما به موجب آنچه پیغمبران گفته آند و به آنها وحی شده است و به موجب دلایل عقلی که برخی دانشمندان و عرفا ذکر کرده اند به وجود چنین جهانی ایمان و اعتقاد داریم. البته بشر چون هنوز به آن جهان نرفته است از کیفیت و چگونگی آن نمی تواند اطلاعات کافی داشته باشد. انسان از دنیاهایی که از آنها گذشته است

یعنی دنیای جمادی و دنیای گیاهی و دنیای جنینی و دنیایی که اکنون در آن هست هنوز نتوانسته است اطلاعات کافی به دست آورد و دائماً در تلاش است که بر اطلاعات خود در این زمینه های بیفزاید و البته به طریق اولی از جهانی که در آینده باید به آنها پا بگذارد اطلاعات کافی ندارد.

اطلاع قطعی که از آن جهان در دست است و پیغمبران خدا آنها را برای ما بیان کرده اند این است و پیغمبران خدا آنها را برای ما بیان کرده اند این است که خوشبختی و بدبختی در آن جهان بستگی کامل دارد به اعمال و رفتار و کردار و افکار و عقایدی که انسان در این جهان دارد. نسبت این جهان با آن جهان از قبیل نسبت دو فصل مختلف از یک سال است که یکی فصل کاشتن و تخم افشانی است و دیگری فصل برداشت و چیدن است. برداشت و چیدن کاملاً مربوط است به اینکه انسان زمین را چگونه آماده کرده باشد و چه تخمی افشانده باشد و چگونه با آفات مبارزه کرده و محصول را از هر جهت تحت مراقبت قرار داده باشد. لهذا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ». یعنی دنیا کشتگاه آخرت است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرموده است: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ». (۱) یعنی: دنیا روز عمل است نه روز حساب و فردای قیامت روز حساب است نه روز عمل.

ایمان و اعتقاد به عالم آخرت، انسان را در کار نیک مطمئن و امیدوار می سازد و انسان کار نیک را فقط به امید اینکه ثمره اش را در دوره حیات خود بچیند انجام نمی دهد. زیرا مطمئن است که به هر حال پاداش عمل نزد خدا گم نمی شود. و نیز ایمان و اعتقاد به عالم آخرت جلو انسان را از کارهای زشت و

پاورقی

گناهان می گیرد، زیرا اطمینان دارد که عدالت الهی روزی گریبان او را خواهد گرفت، خداوند در کمین ستمگران و گنهکاران است.

به هر حال ما باید مؤمن و مطمئن باشیم که کوچکترین عمل خیر و کوچکترین عمل شرّ کسی از میان نمی رود و هر کسی در نهایت کار به اعمال تجسم یافته خویش خواهد رسید، چنانکه قرآن کریم می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱).

پاورقی

۱- زلزال / ۷ و ۸.

احتجاجات قرآن

احتجاجات قرآن*

این مبحث بخشی است از احتجاجات اسلامی. احتجاجات اسلامی شامل قسمتهای دیگر نیز هست، مانند احتجاجات نبوی، احتجاجات ائمه، احتجاجات علمای کلام.

احتجاج یا استدلال کار عقل و نیروی خرد و برای قانع ساختن اذهان از جنبه تعقل و تفکر است. از این رو اول باید ببینیم قرآن برای عقل و خرد اصالت و سندیت و حجیت قائل هست یا مانند بعضی آیینها و فرقه ها عقل و خرد را تحقیر می کند و برای آن لااقل در قلمرو مسائل و عقاید دینی ارزشی قائل نیست.

پاورقی

*- این مقاله قسمتی از درس استاد شهید در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحت همین عنوان بوده است. روشن نیست که بقیه قسمتهای این درس توسط استاد به رشته تحریر در آمده یا خیر، به هر حال در اختیار شورای نظارت نیست.

ارزش عقل از نظر قرآن

چنانکه می دانیم در برخی روشها و آیینها حوزه معتقدات دینی را صرفاً قلمرو تسلیم و ایمان می دانند و دستگاه عقل و استدلال را از دستگاه تسلیم و ایمان جدا و بی ارتباط فرض می کنند و برای عقل حق دخالت در این قلمرو قائل نیستند. از نظر این آیینها و این روشها منبع و سرچشمه ایمان نیروی دیگری است غیر از عقل و خرد و به عبارت دیگر می گویند یک حس دیگر و غریزه دیگر غیر از عقل در بشر هست که انسان فقط به حکم آن حس و غریزه به امور دینی اذعان و ایمان پیدا می کند و احياناً آنچه به وسیله آن حس دریافت می کند و به آن تسلیم می شود با آنچه مقتضای عقل است ممکن است تنافی و ضدیت پیدا کند و چون مرحله ایمان فوق مرحله عقل و خرد است چاره ای جز این نیست که حکم عقل و خرد در این گونه مسائل دور افکنده شود.

در آیین مسیحیت حاضر که از تثلیث آغاز می گردد این سخن زیاد به گوش می خورد که هر چند تثلیث با عقل سازگار نیست اما باید به آن ایمان آورد زیرا مرحله ایمان فوق مرحله عقل است.

قرآن کریم برای دریافتهای عقلی ارزش قائل است و نه تنها به عقل حق می دهد که در حوزه مسائل دینی مداخله کند بلکه اصول دین و مخصوصاً اصل الاصول دین یعنی توحید را حوزه منحصر عقل و خرد می شناسد، یعنی هیچگونه تعبد و تقلید و تسلیم و ایمان غیر متکی به منطق را در اصول دین جایز نمی شمارد و هر مکلفی را ملزم به «تحقیق» در این مسائل می کند.

اگر فی المثل از نظر مسیحیت اصول دین و بالآخر اصل اولی دین مسیحی یعنی تثلیث منطقه ممنوعه برای عقل اعلام شده است، در اسلام اصول دین و بالآخر اصل اولی دین یعنی توحید منطقه انحصاری عقل اعلام شده است. قرآن کریم اولاً همیشه دم از تعقل و تفکر و تدبیر می زند. آیاتی که به لعکم تعقلون یا لعکم تفکرون و امثال اینها ختم می شود زیاد است و همه می دانیم و اکنون در مقام جمع آوری و ذکر همه آنها نیستیم. برای نمونه دو آیه را ذکر می کنیم.

یکی آیه ۱۰۰ از سوره یونس: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْثِقَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلَ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». یعنی هیچ نفسی را نرسد که ایمان بیاورد مگر به اجازه الهی، خداوند بر آنها که تعقل نم یکنند پلیدی قرار می دهد. آیه دیگر آیه ۲۲ از سوره انفال است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». بدترین جنبندگان در نزد خدا آن کران و لالانی هستند که تعقل نمی کنند.

ثانیاً بسیاری از مطالب را با دلایل عقلی اثبات می کنن، مانند ادله ای که برای اثبات توحید یا معاد یا نبوت یا ابطال دلیل مخالفین ذکر می کند و این قسمت بعداً مشروحاً ذکر خواهد شد.

ثالثاً تاریخ و سرگذشت بشر را با طرز منطقی مبنی بر روابط علی و معلولی قضا یا تفسیر می کند. در این زمینه آیات زیادی هست و برای نمونه این آیات ذکر می شود:

الف: آیه ۱۶ از سوره بنی اسرائیل: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا». یعنی: آنگاه که بخواهیم اجتماعی را هلاک سازیم افراد متنعم و تن پرور و اسرافکار آنها را مأمور و مسئول قرار می دهیم (یعنی آن طبقه زمام کارها را به دست می گیرند و

سر رشته دار کارها می شوند) و آنها به فسق و فجور و شهوترانی و خوشگذرانی می پردازند و سخن ما درباره آنها راست می آید و ما آنها را هلاک می کنیم هلاک کردنی.

ب: آیه ۴۵ و ۴۶ سورة حج: « فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَبَقِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بَثْرٌ مَعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ * أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ». یعنی: چه بسیار آبادیها که چون مردم آنها ستمگر بودند ما آنها را نیست و نابود کردیم، پس به حالی درآمدند که سقفها و دیوارها بر روی آن سقفها فرود آمد، چاهها و قناتها و کاخهای بلند همه بی سرپرست ماند. چرا در زمین سفر و گردش نمی کنند تا آنکه دلهای دانا و گوشهای شنوا پیدا کنند. آری چشمها کور نیست، دلهای که در سینه ها جای گرفته است کور است.

ج: « وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَتَغَلَّبَنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدُ مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَبَرَّوْا مَا عُلُوًّا تَبْتِيرًا * عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا ». (۱)

خلاصه معنی اینکه در کتاب آسمانی درباره بنی اسرائیل حکم کردیم که دو بار فساد خواهید کرد و طغیان بزرگی از شما سرخواهد زد. نوبت اولی که

پاورقی

برسد گروهی از بندگان نیرومند را بر شما مسلط خواهیم کرد و آنها در لابلای خانه های شما وارد خواهند شد و این وعده شدنی است. بعد (که شما به صلاح بازگشت می کنید) شما را بر آنها پیروز خواهیم گردانید و شما را به واسطه و نفرات کمک خواهیم کرد. اگر خوبی کنید به خود کرده اید. و چون نوبت فساد و طغیان دومی شما برسد (باز آنها را بر شما مسلط خواهیم کرد) تا روهای شما را زشت کنند و مانند اولین مرتبه به معبد شما وارد گردند و هر چه را دست یافتند نابود کنند. امید است خدا باز هم به شما رحمت آورد. اما (قاعده این است) اگر باز هم به فساد و طغیان برگردید ما نیز مسلط کردن قومی دیگر را بر شما تکرار خواهیم کرد.

اساساً اینکه قرآن، تاریخ را درس و مایه عبرت می داند از این روست که جریان تاریخ را بر طبق سنن قطعی و قوانین علی و معلولی می داند. در آیات زیادی به این مطلب که آنچه بر سر ملل گذشته از نیک و بد آمده است سنت الهی است تصریح می کند، مثل اینکه در سوره انفال آیه ۵۲ و ۵۳ می فرماید: «كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». یعنی: این مانند خوی و روش فرعونیان و آنان که پیش از فرعونیان بوده اند می باشد، با حقایق روشن الهی به عناد و انکار برخاستند، خداوند آنها را به موجب همان اعمال ناشایست گرفت، انتقام الهی شدید است. مطلب این است: خداوند نعمتی که به مردمی ارزانی داشته عوض نمی کند مگر اینکه آنها آنچه مربوط به حالات خودشان است عوض کنند و تغییر دهند. خداوند دانا و شنواست.

رابعاً قرآن معمولاً برای احکام و دستورهای خود فلسفه و حکمت ذکر می کند، یعنی این مقررات را ناشی و معلول مصلحتها و حکمتهای می داند و بین این مقررات و آن حکمتها و مصلحتها رابطه علی و معلولی قائل است. اینک

برای نمونه این آیات ذکر می شود:

در آیه ۴۵ سورة عنكبوت درباره نماز می گوید: « وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ». یعنی نماز بپا دار، نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.

در سورة بقره آیه ۱۸۳ درباره روزه می گوید: « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ». یعنی: برای شما روزه مقرر شده است همچنان که برای مردم پیشین نیز مقرر شده بود، این برای این است که در شما حالت « خود نگهداری » پیدا شود.

درباره شراب و قمار می گوید: « إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ » (۱) یعنی: شیطان می خواهد شراب و قمار را مبدأ دعوا و دشمنی و کینه توزی میان شما قرار دهد.

همین قسمت سبب شده که علمای اسلام عقل را یکی از منابع اجتهاد و استنباط بشمارند.

پس کتابی که اولاً مردم را به عقل و تعقل و اندیشیدن و تفکر و علم که محصول نیروی اندیشه است دعوت می کند و سوق می دهد و ثانیاً بر پاره ای از مدعاهای خود مثل توحید و معاد برهان عقلی اقامه می کند و دلیل مخالفین را با استدلال عقلی ابطال می کند و از آنها برهان و دلیل مطالبه می کند و می گوید: « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (۲) و ثالثاً تاریخ و سرگذشت بشر و علل و موجبات سعادت یا شقاوت وی را تعلیل و تحلیل می کند و به طرز منطقی و معقولی رابطه هر معلولی را با علت روانی یا اجتماعی خود بیان می

پاورقی

۱- مائده / ۹۱.

۲- بقره / ۱۱۱.

کند و رابعاً مقررات و دستورهای خود را منبعث و ناشی از علتها و مصلحتها و حکمتها می داند و به آنها اشاره می کند، حقاً باید کتاب عقل شناخته شود. در اینکه قرآن عقل را معتبر می شمارد و سند می داند و برای وی ارزش و اصالت قائل است بحثی نیست، اما این به معنی این نیست که قرآن روش اشراق و الهام را معتبر نمی شناسد. قرآن در عین اینکه روش عقلی را معتبر می داند روش اشراق و الهام را نیز معتبر می شمارد. قرآن میان این دو روش ضدیت و تنافی قائل نیست و قهراً برای موردی که میان آنها جنگ در بگیرد تکلیف معین نمی کند زیرا چنین موردی وجود ندارد و به اصطلاح سالبه به انتفاء موضوع است، ولی در عین حال به این مطلب اذعان و اعتراف دارد که افق اشراق و الهام از افق عقل و منطق وسیعتر و فسیح تر است. ای بسا حقایقی که در پرتو الهام و اشراق و وحی مکشوف می گردد که سالها و بلکه قرنهای لازم است که مرکب کندرو عقل و علم و خرد، خود را به آنجا برساند و شاید هیچگاه هم نتواند خود را به آن قله ها برساند. « مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ». (۱)

فعلاً این مبحث مطرح نیست که قرآن اصل اشراق و الهام را در چه حدودی و برای چه افرادی، برای عموم یا عده خاص، معتبر می داند. در این باره در کتب عرفانی و فلسفی و هم در بعضی تفاسیر بحث شده و اگر ما بخواهیم وارد این مبحث شویم از مدعای خودمان دور می مانیم، همچنان که در بیان آیاتی که به عقل دعوت می کند و آیاتی که تاریخ را تفسیر می کند و آیاتی که به فلسفه

پاورقی

احکام اشاره می کند به الجمال و اشاره و ذکر نمونه اکتفا کردیم. خود دانشجویان از روی این نمونه ها می توانند تحقیق کافی در این زمینه بکنند و آیات مبارکه را استقصاء و جمع آوری نمایند. اینک وارد قسمتهای دیگر می شویم.

راهبری عقل

از جمله مطالب جالب و جاذب که نمونه اعجاز این کتاب کریم است و لازم است که ما در مقدمه این بحث آنها را یادآوری کنیم مطالبی است که در زمینه راهبری عقل بیان کرده است (به تعبیر دیگر می توان گفت مربوط است به مسئله شناخت و معرفت). قرآن کریم اموری را نشان می دهد که سبب خطا و لغزش و گمراهی انسان می شود و اگر انسان بخواهد با مرکب عقل سیر و حرکت کند باید مراقب و مواظب آن لغزشگاه ها بوده باشد.

چنانکه می دانیم بشر از دیرزمانی متوجه این نکته شده است که احیاناً در قضاوتهای خود دچار خطا و اشتباه می شود و در فکر چاره برای جلوگیری از خطاهای خود افتاده است، گروهی اساساً این مشکل را چاره پذیر ندانسته اند و از این رو پایه علم و عقل را از اساس متزلزل و غیر قابل اعتماد دانسته اند. گروهی دیگر این مشکل را چاره پذیر دانسته و به فکر پیدا کردن «خطاسنج» افتاده و علم منطق را ابداع و اختراع کردند.

و باز چنانکه می دانیم هنر منطق به شرط مراقبت و رعایت کامل فقط جلوگیری از یک نوع خطاها یعنی خطا در سازمان دادن به مواد و مصالح فکری

است و به عبارت دیگر هنر منطق، جلوگیری از خطای در صورت است نه خطای در ماده، و حال آنکه لااقل نیمی از خطاهای فکر بشر خطاهایی است که در مواد و مصالح فکر و اندیشه بشر پیدا می شود نه در کیفیت سازمان دادن به آنها.

در تحول فکری جدید اروپا که به وسیله فرانسویس بیکن انگلیسی و دکارت فرانسوی آغاز شد، کوشش شده است که راهی و منطقی اختراع شود که جلو خطای ذهن را در مواد و مصالح اولیه بگیرد.

در این زمینه کوششها به عمل آمده است، راههای خطای در ماده تا حد زیادی نشان داده شده است. هر چند هنوز بشر نتوانسته آن طور که خطاسنجی مربوط به صورت را تحت ضابط و قانون کلی درآورده، خطاسنجی مربوط به ماده و فکر را تحت ضابطه و قانون کلی درآورد و شاید هرگز این جهت میسر نباشد ولی نشان دادن لغزشگاههای فکری بشر و متوجه کردن او به اینکه علت اینکه یک ماده فکری غلط را به جای صحیح انتخاب می کند چیست ولو آنکه به صورت قانون و ضابطه درنیاید، بدون شک در محفوظ ماندن از آن خطاها بسیار مؤثر است و اگر هم روزی ضابطهای قطعی برای جمیع علوم در این زمینه ها کشف و اختراع شود مدیون و مرهون تذکراتی است که در این زمینه داده شده است.

در این زمینه ها قرآن کریم اول کتابی است که راههای خطایدستگاه عقل و فکر بشر را نشان داده است. تذکرات قرآن کریم در این زمینه و همچنین بیانات فلسفه جدید در این موضوع و مقایسه میان آنها بسیار جالب و جاذب است. ما در جزوه تدریسی «تاریخ فلسفه جدید» نظرات آن دانشمندان را در این زمینه ذکر کرده ایم، در این درس تذکرات قرآنی را ذکر می کنیم، دانشجویان خود می توانند به مقایسه بپردازند. اگر در اینجا بخواهیم نظرات فلاسفه جدید را نیز ذکر و تکرار کنیم و سپس مقایسه نیز به عمل آوریم مطلب به درازا خواهد کشید.

لغزشهای اندیشه

قرآن کریم که خطاها و اشتباه های بشر را در قضاوتها ذکر می کند، علت و موجبات واقع شدن در آن خطاها را نیز ذکر می کند و خاطرنشان می سازد که اگر انسان مراقبت کامل نکند دچار خطا و اشتباه می گردد.

یکی از آن موارد، پیروی از ظن و گمان به جای علم و یقین است. قبل از ذکر این دسته از آیات، برای روشن شدن موضوع لازم است فرق اینها را ذکر کنیم.

انسان هنگامی که درباره قضی های می اندیشد، از لحاظ گرایش ذهن به سوی قبول یا رد آن قضیه و گرایش نکردن به هیچ طرف، یکی از حالات سه گانه ذیل برایش پیدا می شود:

۱- شک و تردید

۲- ظن و گمان

۳- علم و یقین

زیرا ذهن و دستگاه قضایی روح بشر به صورت مقیاسی دقیق و ترازویی حساس است. هرگاه قضیه ای بر این دستگاه عرضه بشود، اگر آن قضیه فی حد ذاته روشن نباشد یعنی ذهن رابطه موضوع و محمول را از خود موضوع و محمول درنیابد و قرینه و دلیل خارجی که یک طرف را از طرف دیگر سنگی نتر

کند نیز در کار نباشد، طبعاً این دستگاه به حالت آزاد و بی طرفی می ایستد و به هیچ طرفی متمایل نمی شود، عیناً مانند ترازوی حساس و دقیقی که وزن های ولو کوچک در هیچ کفه آن وجود نداشته باشد که قهراً به حالت تعادل می ایستد. نام این حالت قضایی ذهن، علم و یقین است.

و اگر قضیه ای که بر این دستگاه عرضه می شود فی حد ذاته روشن نباشد و ذهن رابطه موضوع و محمول را از خود موضوع و محمول دریابد اما قرائن به نفع یک طرف در کار است، هر چند آن قرائن صددرصد قانع کننده نیست، طبعاً ذهن به آن طرف می چربد ولی در عین حال احتمال طرف دیگر از میان نمی رود. نام این حالت قضایی ذهن، علم و یقین است.

و اگر قضیه ای فی حد ذاته روشن باشد یا دلیلی که برای یک طرف اقامه شده است به نحوی باشد که احتمال طرف دیگر را ریشه کن کند، طبعاً ذهن حالت قرار وطمأنینه و آرامش مطلق نسبت به آن طرف پیدا می کند. نام این حالت قضایی ذهن، علم و یقین است.

این حالات در دستگاه ادراکی و فکری بشر هست. هرکسی قطعاً نسبت به بعضی امور یقین دارد و نسبت به بعضی ظن و نسبت به بعضی شک. اکنون باید ببینیم که دستگاه عقل و ترازوی فکر بشر که این حالات مختلف و گوناگون را پیدا می کند، به موجب چه علل و اسبابی است؟ آنچه مسلم و بدیهی است این است که بدون موجب و علت نیست.

بحث در اطراف این مطلب که چرا بدون علت نیست و همچنین بحث در اطراف اینکه سندیت این حالات از نظر واقع بینی چقدر است، از حدود این درس خارج است. ما در اصول فلسفه مشروحاً درباره این مطالب بحث کرده ایم. اینجا همینقدر باید بدانیم که شک در موردی پیدا می شود که قرینه و دلیلی اصلاً در کار نباشد یا قرینه و دلیل دو طرف مساوی باشد، و ظن در موردی پیدا می شود که قرائن فقط برای یک طرف موجود است اما آن قرائن به حد دلیل

کافی نمی‌رسد، ولی یقین در موردی است که یا خود قضیه فی حد ذاته روشن است و ذهن رابطه موضوع و محمول را از خود آنها می‌یابد و به اصطلاح بدیهی اولی است (تحقیق تفصیلی این مطالب را از کتب منطق و فلسفه باید جستجو کرد) و یا دلیل یک طرف از نقطه نظر احتمال مخالف ریشه کن کننده است.

راهبری صحیح عقل مستلزم این است که در مواردی که قرائن در کار هست اما دلیل در کار نیست، انسان در آنجا توقف کند و رأی جزمی صادر نکند. اما آیا انسان همیشه این چنین است که اگر دلیل کافی در دست نداشت توقف می‌کند؟ متأسفانه این طور نیست. بسیار می‌شود که دچار غفلت و تسامح می‌شود و به قرینه ضعیفی قناعت می‌کند و به صورت جزم حکم می‌کند و از این راه دچار خطا و اشتباه می‌گردد. این حالت اشتباه کاری در اثر عدم توجه و عدم مراقبت و تفتیش و بازرسی نکردن دستگاه فکر، زیاد پیدا می‌شود و در نتیجه منشأ خطاهای زیادی می‌گردد.

قرآن کریم در آیات زیادی این لغزشگاه را تذکر می‌دهد. در آیه ۱۱۶ از سوره انعام می‌فرماید: اکثر مردم اینچنین می‌باشند که از ظن و گمان پیروی می‌کنند و اگر تو بخواهی از آنها پیروی کنی به خطا و گمراهی و ضلالت می‌افتی، «وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» به موجب این آیه کریمه علت اکثر خطاهای بشر این است که از ظن و گمان (به جای علم و یقین) پیروی می‌کند.

در سوره جاثیه، آیه ۲۴ درباره دهریین و مادیین و منشأ خطا و گمراهی آنها همین مطلب را گوشزد می‌کند، می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». یعنی: گفتند جز این زندگی دنیا که مرتب می‌میریم و زنده می‌شویم (یعنی افرادی می‌میرند و افراد دیگر در صحنه حیات ظاهر می‌شوند) زندگی دیگری نیست (آنچنان که پیغمبران گفته اند که آن کسی که در این دنیا می‌میرد در

نشئه دیگر زنده می شود)، جز دست روزگار و قوای طبیعت دست دیگری در کار نیست. اینها به آنچه می گویند علم ندارند (دلیل قانع کننده که موجب یقین بشود ندارند)، فقط گمان می برند که این طور باشد.

قرآن کریم اصرار دارد که انسان نباید غفلت کند و مطالبی را که به حد یقین نرسیده و هنوز در حد گمان و تخمین است صددرصد قطعی و مسلم انگارد و روی آن پافشاری کند. پژوهشهای علما و فلاسفه این است که به صرف اینکه مطلبی در نظرشان راجح آمد، در صورتی که فقط نام فرضیه می توان به آن داد، آن را به صورت یک اصل مسلم اظهار می دارند.

۲- یکی دیگر از لغزشگاهها شتابزدگی در قضاوت به واسطه میل شدید به اظهار نظر است. لهذا در برخی موارد نه به واسطه اینکه ظن و گمان را به جای یقین گرفته است بلکه به واسطه اینکه شتاب دارد هر چه زودتر نظر خود را ابراز دارد با اینکه هنوز دلیل کافی موجود نیست اظهار نظر می کند و حال آنکه صبر و تائی و آرام آرام گام برداشتن یکی از شرایط اولیه درست فکر کردن است. قرآن کریم در برخی از آیات خود به این حقیقت گوشزد می کند که بعضی از مردم با اینکه علم و اطلاعاتشان درباره یک مطلب ناقص است و احتیاج دارند بیش از آنچه علم و اطلاع دارند اطلاعاتی جمع آوری کنند. بیش از آنچه علم و اطلاع دارند اطلاعاتی جمع آوری کنند، حوصله به خرج نداده و رأی خود را صادر می کنند. قرآن کریم مکرر بشر را متوجه می سازد به اینکه سرمایه علمی او برای پاره ای قضاوتهای بزرگ کافی نیست، اندک است، او را به کمی سرمایه اش متنبه می کند و می فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱)

پاورقی

یعنی: از علم فقط اندکی به شما داده شده نه آنقدر که برای این قضاوت‌های بزرگ کافی باشد. می‌فرماید: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (۱) یعنی بگو خدایا بر سرمایه علمی من بیفزای. در جای دیگر نسبت به آنچنان مردم می‌فرماید: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ». (۲)

۳- یکی دیگر از موجبات لغزش موافقت تمایلات نفسانی با یک طرف قضیه است، یعنی ذهن تحت تأثیر تمایلات و احساسات موافقی که در روح نسبت به یک طرف قضیه موجود است اظهار نظر می‌کند.

این خطا نه به واسطه مشتبه شدن ظن و یقین به یکدیگر است و نه به واسطه تمایل خود ذهن به اظهار نظر است، بلکه به واسطه این است که تمایلات نفسانی و شهوات شخصی با یک طرف بالخصوص موافق است و به عبارت دیگر از آن جهت است که انسان خود را نسبت به یک طرف ذی نفع می‌بیند. مثلاً اگر انسان بخواهد میان خود و شخص دیگری قضاوت کند و بسنجد که آیا هنر او بهتر است یا هنر من؟ آیا اطلاعات علمی فلان شخص بیشتر است یا اطلاعات علمی من؟ در این گونه موارد تمایل شدید دارد که به نفع خود و علیه رقیب قضاوت کند و اگر مراقبت کامل از خود ننماید قضاوت و نظرش تابع هوای نفس او خواهد بود نه تابع دلیلهای موجود.

قرآن کریم در سوره والنجم می‌فرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ». (۳) یعنی: اینها پیرو ظن و گمان و دیگر تابع هواهای نفسانی خود هستند.

پاورقی

۱- طه / ۱۱۴.

۲- نجم / ۳۰.

۳- نجم / ۲۳.

۴- یکی دیگر از موجبات لغزش، تقلید و تبعیت از اسلاف و گذشتگان است. انسان اگر از ذهن خود مراقبت نکند، در وهله اول وقتی که گذشته تاریخی خود را ببیند که یک شکل خاص بوده است، پدران و نیاکان خود را ببیند که اعتقادات و روشهای خاصی داشته اند، نمی توند باور کند که ممکن است همه آنها خطا کرده باشند، شخصیت اسلاف و گذشتگان برای او محکمترین دلیل جلوه می کند، سخن آنها و روش آنها را حجت می شمارد و بدون هیچ دلیلی تسلیم راه و روش آنها می گردد. قرآن کریم آیات زیادی در مذمت و خطا بودن تقلید اسلاف دارد. برای نمونه یک آیه ذکر می کنیم. در سوره بقره، آیه ۱۷۰ می فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ ». یعنی: چون به آنها گفته شود دستورهایی که از طرف خدا رسیده به کار بندید، می گویند بلکه مطابق آنچه دیده ایم پدران ما می کرده اند انجام خواهیم داد. آیا اگر پدران آنها چیزی درک نمی کرده اند و راه به جایی نمی برده اند باز هم...

۵- یکی دیگر از موجبات لغزش، پیروی از اکابر و بزرگان و به عبارت دیگر تقلید کورکورانه از شخصیت‌های مهم زمان است. قرآن کریم در سوره احزاب، آیه ۶۷ از زبان گمراهان نقل می کند که در روز قیامت پشیمانی خود را اینچنین اظهار می دارند: « رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ». یعنی: پروردگارا ما بزرگان و اکابر خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند.

در هر یک از موضوعاتی که اشاره کردیم آیات متعددی هست. ما فقط به عنوان نمونه بعض آیات را یاد کردیم. این بود آنچه به عنوان مقدمه لازم بود یادآوری شود. اکنون وارد خود احتجاجات و استدالات قرآن می شویم. (۱)

دکتر رضا خانی

پاورقی

۱- همانطور که در ابتدای مقاله ذکر شد، ادامه این مباحث موجود نیست.

نقدی بر ترجمه ای از قرآن

نقدی بر ترجمه ای از قرآن*

چندی پیش در محفلی دوستانه از ترجمه ای که آقای ابوالقاسم پاینده اخیراً از قرآن مجید کرده اند. سخن می رفت. یکی از حضار بصیر و دانشمند از مقدمه ای که آقای پاینده بر این ترجمه نوشته اند تمجید بلیغی کرد که در من خصوصاً با سابقه و علاقه ای که به آثار قلمی ایشان داشتم شوق زیادی به مطالعه آن برانگیخت. اینجانب هر چند هنوز شخصاً توفیق ملاقات آقای پاینده را پیدا نکرده ام ولی بعضی از آثار قلمی ایشان را از قبیل ترجمه کتاب حیات محمد (صلی الله پاورقی

*- (این مقاله در حدود سال ۱۳۴۰ در مجله « یغما » به چاپ رسیده و توضیح سردبیر مجله به این شرح است).

درباره ترجمه قرآن مجید به قلم جناب آقای ابوالقاسم پاینده دامت توفیقاته، در سال گذشته مقالاتی به مجله یغما رسیده که در چاپ آنها تأمل رفت، زیرا اظهار نظر و عقیده در ترجمه قرآن مجید غیر از اظهار عقیده و نظری است که درباره کتابهای معمولی می شود و منتقد باید مجتهد و عالم و متبحر و مذهبی و منزّه باشد، چه در این راه سخت باید دست به عصا رفت و از گناه و اشتباه هر چند که ممکن است پرهیز جست.

(با رعایت این جوانب، اینک مقاله ای را که جناب آقای مرتضی مطهری دامت برکاته مرقوم فرموده اند چاپ می کنیم و از دوست بسیار قدیم، جناب آقای پاینده مخصوصاً توقع داریم که به نظر عنایت و توجه بدان بنگرند).

علیه و آله) و ترجمه کتاب (در آغوش خوشبختی) و ترجمه کلمات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که خود آقای پاینده متن کلمات مبارکات را در یک جا جمع کرده و نام (نهج الفصاحه) بر آن نهاده اند خوانده و از آنها استفاده کرده ام و درباره کتاب اخیر ملاحظاتی هم در ترجمه به نظرم رسیده که آنها را نیز جداگانه یادداشت کرده ام.

به هر حال بعد از آن محفل، دو سه روزی بیشتر طول نکشید که توفیق نصیب شد و یک نسخه قرآن مجید با ترجمه آقای پاینده تهیه کردم. از مقدمه ای که ایشان بر این ترجمه نوشته اند استفاده کردم و حقاً قابل تمجید است هر چند بعضی غفلتها در آن مقدمه مشاهده می شود که می توان نام سهوالقلم به آنها داد، بعد به مطالعه قسمتی از ترجمه آیات کریمه پرداختم و معلوم شد که ایشان در این ترجمه زحمت بسزایی کشیده اند و ضمناً در قسمتهای ملاحظاتی به نظرم رسید و آنها را یادداشت کردم.

چون خود آقای پاینده در صفحه ۳۱ مقدمه می گویند:

« از همه کسانی که بر این اوراق می نگرند و در خویش صلاح و مایه مقایسه متن و ترجمه می بینند با الحاح تقاضا دارم از دقت و کنجکاوی دریغ نکنند و اگر خطایی دیدند بگویند و بشنوند و بنویسند و یادآوری کنند که سکوت در قبال خطاهایی از این باب خطایی دیگر است ».

و نیز بعد از آنکه چند غلط به عنوان نمونه از یکی از ترجمه های قرآن که به قول ایشان در این ایام مرجع انام است ذکر می کنند، می گویند:

« حقاً من به حیرتم که چرا اهل صلاح در قبال خطاهای فاضح که در ترجمه های قرآن هست چنین خاموشی گرفته اند!

مگر آن فضیلت بزرگ امر به معروف که قرآن کریم تا قیامت بدان
صلا می دهد چنان از یاد رفته که قرآن خدا را نادرست ترجمه
کنند و در هر شهر و دیار پیرا کنند و مردمان بگیرند و ببرند و
بخوانند و اهل دلی به حکمت و موعظه حسنه برای اصلاح آن
تذکار ندهد. حقاً آن متشرعان که به آداب شریعت علاقه دارند
باید در رمضان و غیر رمضان از ترجمه قرآن و کلمات معصوم جز
آنکه اصالت و مطابقت آن معلوم باشد نخوانند. کلامی را از معنای
خویش بدر بردن مصداق روشن افتراست.»

بنابراین مناسب و بجا دانستم که آن ملاحظات را یاد کنم. هر چند
ملاحظاتى که در ترجمه آقای پاینده به نظر اینجانب رسیده (تا آنجا که تاکنون
موفق به مطالعه آن شده ام) طوری نیست که بتوان نام آن را « خطاهای فاضح »
گذارد، ولی اینقدر هست که بتوان سکوت در برابر آن را ناروا شمرد. مطالعات
اینجانب در این ترجمه از اول قرآن به ترتیب نبوده بلکه به حسب تصادف
اولین قسمتی که مورد مطالعه قرار گرفت سوره مبارکه یس بود. و اینک آنچه
که در ترجمه این سوره مبارکه به نظرم رسیده در معرض مطالعه خوانندگان
محترم مجله یغما قرار می دهم و اگر توفیق رفیقم شد بعداً به سایر قسمتها می
پردازم:

۱- در ترجمه آیه ۳۰ «**يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ**» این طور آمده: « ای پشیمانی بر این بندگان که پیغمبری نیامدشان
مگر او را استهزا می کردند ».

در اینجا کلمه حسرت به معنای پشیمانی و جمله « یا حسره » در مقام
اظهار ندامت و پشیمانی فرض شده.

تحسر به معنای تأسف و افسوس خوردن است. تأسف و افسوس گاهی

مربوط به عمل ناروایی است که از خود گوینده سخن سرزده و البته در این صورت تأسف و افسوس ملازم است با ندامت و پشیمانی و مانعی ندارد که حسرت را به معنای پشیمانی و جمله «یا حسره» را در مقام اظهار ندامت و پشیمانی بدانیم. مثلاً در سوره مبارکه زمر آیه ۵۶ این طور آمده: «یا حَسْرَتِ عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ». یعنی: ای افسوس بر آنچه در برابر خدا تقصیر کردم. در اینجا مانعی ندارد همانطوری که آقای پاینده ترجمه کرده اند ترجمه کنیم و بگوییم: «ای پشیمانی من از آنچه درباره خدا قصور کردم». زیرا همان طوری که گفته شد افسوس و تأسف نسبت به اعمال گذشته خود شخص ملازم است با ندامت و پشیمانی.

ناگفته نماند که در این آیه سوره زمر، مترجم محترم «یا حسرتی» را به «پشیمانی من» ترجمه کرده اند. البته الف آخر به صورت «یا» نوشته می شود و همان طوری که اهل ادب گفته اند بدل از یاء متکلم است. ولی همانطوری که مترجم محترم در مقدمه اشاره کرده اند و عمل ایشان هم در این ترجمه و ترجمه های دیگر نشان داده، ایشان ترجمه مقید لفظ به لفظ را لازم بلکه جایز ندانسته و همان طوری که مقتضای یک ترجمه صحیح است بنای کار ایشان بر این اصل بوده که «معانی را در قالب کلمات فارسی باید ریخت و کلمات را به سیاق جملات فارسی باید برد» در سیاق فارسی هیچگاه در مقام اظهار تأسف و پشیمانی گفته نمی شود «ای افسوس من» بلکه همیقدر گفته می شود: «ای افسوس» و در زبان عربی هم عنایتی به معنای یاء متکلم در این جمله ها نیست و لهذا خود مترجم محترم در ترجمه این جمله از آیه ۳۱ از سوره انعام: «یا حَسْرَتُنَا عَلٰی مَا فَرَّطْنَا فِیْهَا» این طور نوشته اند: «ای دریغ از آن کوتاهیها که در دنیا کرده ایم» و نگفته اند: «ای دریغ ما...» و در ترجمه آیه ۸۴ از سوره یوسف: «یا أَسْفٰی عَلٰی یُوسُفَ» این طور نوشته اند: «ای دریغ از یوسف» و نگفته اند: «ای دریغ من از یوسف» و همچنین در سوره یوسف دو بار جمله «یا

أَبَتْ « و شش بار جمله « أَبَانَا » آمده و ایشان همهٔ اینها را « ای پدر » ترجمه کرده اند (نه ای پدر من و یای پدر ما) و هر جا کلمهٔ « رَب » یا کلمهٔ «رَبْنَا» در قرآن مجید آمده « پروردگارا » ترجمه شده (نه پروردگار من یا پروردگار ما) و حتی « يَا صَاحِبِي السَّجْنِ » که ترجمهٔ تحت اللفظی اش « ای دو یار زندان من » است، « ای یاران زندان » ترجمه شده و همه برای این بوده که در سیاق فارسی در این گونه موارد ضمیر متکلم ظاهر نمی شود. پس لازم بود در آیهٔ سورة زمر هم به جای « ای پشیمانی من»، « ای پشیمانی » می گفتند و بعلاوه ایشان در همین آیهٔ سورة زمر « يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ » گذشته از آنکه به مناسبت اینکه حسرت را به معنای پشیمانی گرفته اند کلمهٔ « عَلَى » را « از » ترجمه کرده اند « فَرَّطْتُ » را « قصور کردم» ترجمه کرده اند و حال آنکه هم در فارسی معمولی و هم در اصل عربی فرق است بین قصور و تقصیر قصور عبارت است از ترک از روی عجز و ناتوانی و تقصیر عبارت است از ترک از روی اهمال و سستی (رجوع شود به المنجد) و در این آیه تأسف و افسوس بر تقصیرهای گذشته است نه بر قصورهای گذشته. بنابراین صحیح این بود که آیهٔ سورة زمر را این طور ترجمه می کردند: « ای دریغ بر آنچه در برابر خدا (یا دربارهٔ خدا) تقصیر کردم ».

برگردیم به آیهٔ مورد بحث در سورة یس. در همین آیه علاوه بر آنچه گذشت الف و لام « الْعِبَادِ » عهد ذکری و در مقام اشاره به قومی گرفته شده که در آیهٔ پیش هلاکت آنها بیان شده و به همین مناسبت جملهٔ « مَا يَأْتِيهِمْ » که مشتمل بر فعل مضارع است و دلالت بر دوام و استمرار می کند به معنای ماضی ترجمه شده و ترجمه به این صورت درآمده: « ای پشیمانی بر این بندگان که پیغمبری نیامدشان مگر او را استهزا می کردند ». در صورتی که این آیه کریمه در مقام بیان یک اصل کلی است و بعد از ذکر قصه ای که مشتمل است بر استهزاء قومی نسبت به فرستادگان خودشان، به بیان یک اصل کلی می پردازد

که راه و روش مردم روزگار همواره این است که هر پیغمبری که در میان قومی با تعلیمات جدیدی بر خلاف عادیات و مأنوسات آنها ظاهر می شود با او با استهزا و تمسخر روبرو می شوند. این مضمون، از آیات دیگری از قرآن شواهد و مؤیداتی دارد و جمله « **ما یأتیهْم** » برای افاده همین کلیت و دوام آورده شده.

ممکن است گفته شود که کلمه « **کانوا** » فعل ماضی است و قرینه است بر ماضی بودن معنای « **ما یأتیهْم** » و هم بر اینکه « **العباد** » عهد ذکری است. جواب این است که اگر « **کان** » قبل از فعل مضارع واقع شود دلالت می کند بر استمرار فعل در گذشته. مثلاً « **کان یمشی** » یعنی « داشت راه می رفت ». در این آیه اگر فعل مضارع دیگری غیر از « **یستهزؤن** » که بعد از « **کانوا** » واقع شده نمی بود، استمرار را در گذشته می گرفتیم ولی در اینجا فعل دیگری هست که قبل از « **کانوا** » واقع شده و آن « **ما یأتیهْم** » است و اهل ادب تصریح کرده اند که افعال ناقصه در افاده زمان متوَعَّل نیستند که فعل دیگری را از معنای خود صرف کنند و بعلاوه گاهی افعال ناقصه صرفاً برای افاده دوام و استمرار به کار می روند و مخصوصاً « **کان** » در قرآن مجید زیاد برای افاده دوام و استمرار آمده نه برای افاده زمان ماضی مثل « **و کان الله شاکراً علیماً** » و امثال آن که در قرآن زیاد است.

با ملاحظه آنچه گذشت شاید بتوان گفت ترجمه صحیح آیه این است: « ای افسوس بر بندگان (که حال آنها این است) که پیغمبری نمی آید آنها را مگر آنکه او را استهزا می کنند ».

ممکن است یک توهم دیگر در اینجا پیش آید و آن اینکه آیه در مقام اظهار افسوس یا اظهار ندامت نسبت به اعمال بندگان نیست، بلکه در مقام اخبار از ندامتی است که در قیامت بر بندگان مستولی می شود از اینکه پیغمبری نیامدشان مگر آنکه او را استهزا می کردند. جواب این است که اولاً این معنی با کلمه « یا » که در مقام انشاء است به هیچوجه سازگار نیست و ثانیاً

بر فرض اینکه حسرت را اشاره به ندامت مستولی بر بندگان در آخرت بگیریم، ضرورتی ندارد که بقیه جمله را از صورت خود خارج کرده و به صورت ماضی معنا کنیم و صاحب مجمعالبیان هم نسبت به بقیه جمله این کار را نکرده و گمان نمی رود که آقای پاینده هم از عبارت خودشان چنین مقصودی داشته اند.

۲- در ترجمه آیه ۳۳ «وَأَيُّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» این طور آمده: زمین موات برای ایشان عبرتی است که زنده اش کرده و دانه ای از آن بیرون آورده ایم که از آن می خورند».

در اینجا «الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ» که به معنای زمین مرده است یعنی زمینی که در فصل سرما و زمستان حالت افسردگی و جمود به خود می گیرد، زمین موات ترجمه شده. این ترجمه صحیح نیست زیرا زمین موات به حسب عرف فارسی و عرف و لغت عربی و اصطلاح قوانین حقوقی و اصطلاح فقهی که مأخذ عرف امروز ما و اصطلاحات حقوقی است، در مقابل ارض عامره است. زمینی عامر یعنی زمینی که تحت حیات و تصرف اشخاص درآمده و مورد انتفاعی از انتفاعات انسانی قرار نگرفته. احیاء موات که یکی از موجبات مالکیت اراضی است و بابتی در فقه اسلامی به نام «باب احیاء موات» برای آن تدوین شده و مستند اصلی آن گفتار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «من احيى ارضاً مواتاً فهي له»، عبارت است از معمور ساختن یک زمین غیر عامر.

در این آیه کریمه که از زنده کردن زمین یاد شده، به طور قطع مقصود حیات طبیعی زمین است که پس از آنکه زمین در فصل سرما و زمستان حالت افسردگی به خود می گیرد و موقتاً قوه رویندین گیاهها را از دست می دهد، در فصل بهار حیات و زندگی خود را از سر می گیرد. بدیهی است که موت و حیات طبیعی زمین ربطی به معمور بودن و غیر معمور بودن زمین از لحاظ انسانی ندارد.

در قرآن مجید آیات زیادی هست که از حیات طبیعی زمین بعد از مردنش به عنوان آیت قدرت الهی و نمونه ای از قیامت کبری یاد شده، مثل آیه ۵ از سوره حج: « وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ». خود آقای پاینده این آیه را این طور ترجمه کرده اند: « و زمین را فسرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبد و برآید و از همه گیاهان بهجت انگیز برویاند ».

ضمناً بعد از مراجعه معلوم شد که در مطلق موارد مشابه که در وصف زمین کلمات مبت و میت و میته آورده شد، مترجم محترم موات ترجمه کرده ان، مثل آیه ۱۶۴ از سوره بقره و آیه ۵۷ از سوره اعراف و آیه ۴۹ از سوره فرقان و آیه ۹ از سوره فاطر و آیه ۱۱ از سوره زخرف و آیه ۱۱ از سوره ق.

۳- آیه ۱۶۸ « وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ » این طور ترجمه شده: « هر که را عمر دراز دهیم خلقت وی دگرگون کنیم، مگر خردورزی نمی کنند ».

نکس و تنکیس به معنای رد کردن و برگردانیدن است نه به معنای مطلق تغییر، و در اینجا عنایت تنها به این نیست که هر که را عمر دراز دهیم خلقت او را دگرگون می کنیم، زیرا تغییر و دگرگونی در خلقت همیشگی است، دورانیه که انسان از طفولیت به شباب و از شباب به کهولت می رود نیز همواره دستخوش تغییری رو دگرگونی در خلقت است. در اینجا عنایت به این است که آن کس که عمرش دراز می شود به جهت عقب برمی گردد و قوتش رو به ضعف و کمالتش رو به نقصان می رود، و به همین عنایت است که ماده نکس به کار رفته، همان طوری که در آیه ۵۴ از سوره مبارکه روم: « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً » و همچنین در آیه ۷۰ از سوره نحل: « وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلٍ

الْعُمْرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»، همین عنایت به کار رفته و به آن تصریح شده.

۴- در ترجمه برخی آیات دیگر از این سوره ملاحظات دیگری دیده می شود که چندان مربوط به ترجمه تحت اللفظی کلمات نیست و بستگی دارد به طرز اجتهادی که هر مطالعه کننده ای به نظر خود می کند. مثلاً آیه ۵۹ از این سوره: «وَأَمَّا زَوْا الْيَوْمَ أَيَّهَا الْمَجْرُمُونَ» ترجمه تحت اللفظی اش این است: اکنون جدا شوید ای گنهکاران.

این جمله خطایی است که در قیامت از طرف ذات احیت به گنهکاران می شود و از متن آیه نمودار نیست که آیا مقصود این است که گنهکاران از مؤمنان و مطیعان جدا شوند یا اینکه خودشان از هم جدا شوند. غالباً مفسرین این طور فهمیده اند که مقصود این است که از مؤمنان و مطیعان جدا شوند و قولی هم هست که یعنی از یکدیگر جدا شوید. مترجم محترم طبق همین قول رفته و این طور ترجمه کرده اند: اکنون ای تبهکاران از هم جدا شوید. قطع نظر از اینکه ترجیح با کدام قول است حق این بود که مترجم محترم در اینجا کلمه « از هم » را در میان دو هلال قرار می دادند تا معلوم شود که جزء ترجمه نیست و اجتهاد شخصی ایشان است. ایشان خودشان در صفحه ۲۱ مقدمه می گویند:

این ترجمه با تمام دقتهای ممکن یک ترجمه تحت اللفظی است و مثل بسیاری مترجمان به نقل مفهوم و الحاق عبارات اضافی دست نزده ام. فقط در بعضی موارد به اقتضای ضرورت کلام، یک و گاهی دو کلمه بر جمله ای افزوده ام که آن را نیز میان دو هلال نهاده ام که مشخص باشد.

با این مقدمات، اضافه کردن کلمه « از هم » بدون آنکه در میان دو هلال

قرار داده شود خبطی یا غفلی از مترجم محترم محسوب می شود.

۵- یک ملاحظه کلی در این ترجمه قرآن هست و آن همان است که مترجم محترم در صفحه ۳۲ مقدمه با این عبارت تذکر داده اند: «... در این ترجمه به قرائت‌های مختلف قرآن جز آنچه متن موجود مطابق آن ضبط شده نظر داشته ام و به اقتضای مقام گاهی قرائتی را جز قرائت متن برگزیده و ترجمه را مطابق آن کرده ام».

این نکته که در اینجا تذکر داده شده، فوق العاده توسعه یافته و گاه ترجمه با متن به هیچوجه مطابقت نمی کند. مثلاً در ترجمه آیه ۱۹ از سوره یس: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» اینطور آمده: «هر جا نامتان به میان آید بخت بدتان همراه است که شما گروهی افراط کارید». این ترجمه آنگاه صحیح است که به جای (أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ) «اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ» بگذاریم. در مجمع البیان چندین قرائت مختلف راجع به این جمله ذکر می کند و از این قرائت که ترجمه آقای پاینده مطابق آن است نامی نمی برد ولی از تفسیر قاضی بیضاوی ظاهر می شود که چنین قرائتی بوده.

همچنین در ترجمه آیه ۸ از سوره فاطر: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ»، که ترجمه اش این است: «جانب از تأسف بر این مردم تباه نشود» این طور آمده: «جان خویش از افسوس ایشان تباه مکن». این ترجمه مطابق است با این قرائت: (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ).

و همچنین در ترجمه آیه ۶۶ از سوره یس (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ) این طور آمده (اگر بخواهیم دیدگان‌شان را محو کنیم سوی صراط بدوید پس چگونه خواهند دید).

در این ترجمه جمله «فاستبقوا» به کسر «با» به صیغه امر ترجمه شده و لهذا لازم آمده که کلمه «گوییم» بین دو هلال اضافه شود در قرآنهای فعلی

جمله « فاستبقوا » به فتح با و به صورت فعل ماضی است و تا آنجا که اینجانب به تفاسیر مراجعه کرده، قرائت « فاستبقوا » به صیغه امر را نیافته است و لهذا مردد است که این ترجمه مستند به قرائت غیر معروفی است و یا صرفاً غفلی است که مترجم به آن دچار شده.

اساساً یک بحث اصولی از نظر فقه اسلامی راجع به قرائت و تلاوت قرآن بر خلاف قرائتی که مشهور میان مسلمانان است در نمازها و غیر نمازها بر طبق قرائتهای شاذه - حتی قرائتهایی که روایتی بر طبق آنها از یکی از ائمه اطهار موجود است - جایز نیست. فقط چیزی که هست بعضی قرائت قرآء سبعة را متواتر دانسته و قرائت بر طبق هر یک از آنها را تجویز کرده اند و این خود مورد بحثها و اشکالاتی است که در فقه مسطور است.

وقتی که تلاوت و قرائت خود قرآن بر خلاف آنچه معهود و مشهور میان مسلمانان است و لااقل بر خلاف قرائت قرآء سبعة جایز نباشد، تکلیف ترجمه معلوم است. به نظر من همانطوری که روا نیست که ما امروز قرائتهای مخالف قرائت مشهور و معروف میان مسلمانان را به جای متن فعلی گذاشته و چاپ و منتشر کنیم، ایضاً روا نیست که ترجمه آنها را به عنوان ترجمه قرآن در دسترس عموم بگذاریم و گذشته از این، پسندیده نیست که مردم متنی را در برابر خود ببینند و آن را تلاوت کنند و هنگام مراجعه به ترجمه، ترجمه جمله دیگری را به عنوان ترجمه آن متن بپذیرند. به عقیده من یکی از بزرگترین عیبهای ترجمه آقای پاینده همین است.

تهران، مدرسه خان مروی

مرتضی مطهری

نماز

نماز*

در این روز و روزگار که موج به اصطلاح زندگی گرایی بالا گرفته و فرا گیر شده و مسائل معنوی رنگ باخته و تدریجاً به گوشه ای پرتاب می گردد و به دست تاریخ سپرده می شود و عده ای دین خواه از روی کمال دلسوزی اسلام را از تهمت آخرتگرایی! تبرئه می نمایند و دامنش را تا آخرین حد ممکن از آلودگی به معنویات که محصولی جز بیگانه شدن انسان با خود ندارد پاک و منزه معرفی می نمایند و اسلام آسمانی را تبدیل به اسلام زمینی می سازند و آن را از کنج خلوت و فردیت و ذهنیت به متن جامعه و عینیت می کشانند و معنوی ترین مفاهمی اسلامی را از قبیل: غیب، فرشته، وحی، آخرت، ذکر، دعا... حتی روح و خدا را توجیه و تفسیر مادی و محسوس می نمایند و محتوای مادی به آنها ارزانی می دارند... آری در این روز و روزگار آقای فهری، دوست عزیز قدیمی ما، آهنگ آسمان کرده و سر پرواز در ملکوت (۲) دارد. حقاً جز «ارتجاع»

پاورقی

* (این مقاله در حدود سال ۱۳۵۶ هجری شمسی یعنی نزدیک به انقلاب اسلامی که جو مارکسیسم زدگی و تأویل مادی مفاهیم بر برخی محافل غالب بود نگارش یافته و حاکی از ناخرسندی آن اسلام شناس شهید از آن جو فکری است، عنوان این مقاله « حرکتی بر ضد مسیر آب » است. کنایه از اینکه نوشتن کتابی درباره نماز در آن دوره، حرکت بر ضد مسیر آب است).

۱- نام کتاب آقای فهری درباره نماز.

و جز « حرکت بر خلاف جریان آب » نامی نمی توان بر آن نهاد!!
جامعه مانند دریاست، تا آرام است همه چیز در جای خود ثابت است اما همین که طوفانی شد و موجها سر بر آوردند، بسیار چیزها که در روی آب است در قعر دریا دفن می شوند و بسیار چیزها از اعماق دریا بالا آمده در سطح آشکار می گردند. جامعه که دچار بحرانها و انقلابهای فکری می شود، نه تنها شخصیتها بالا و پایین می روند: افرادی از قلّه به دره سقوط می کنند و افراد دیگری بر فراز قلّه ها قرار می گیرند، ارزشهای دینی و اجتماعی نیز سخت جا به جا می شوند، بازار ارزشها دچار بحران می شود، یکی به سرعت بالا می رود و دیگری به سرعت قوس نزول را طی می کند.

ما اگر در تاریخ اسلام یک مطالعه تحلیلی به عمل آوریم، می توانیم شاهد صعود و نزول ارزشهای اسلامی در لحظه های خاص تاریخی باشیم. مثلاً در دوره خلفای صدر اسلام که بازار فتوحات داغ بود جهاد در یک فاز بالا قرار گرفت، احیاناً مسلمان بودن با مجاهد بودن مساوی شناخته شد، تا آنجا که خلیفه وقت به تصور آنکه مبدا نماز با جهاد رقابت کند دستور داد جمله «حی علی خیرالعمل» را که همواره از زمان رسول خدا تا آن روز در اذانها با آهنگ بلند گفته می شد، از اذانها بردارند زیرا در هنگامی که مسلمین بیش از هر چیز نیازمند به مجاهدان فداکارند، نماز را با آهنگ بلند و «شعاروار» و در بالای مأذنه ها فاضلترین عمل خواندن به معنی برترشمردن مسجد از میدان نبرد و به مثابه نوعی اهانت به مقام جهاد و مجاهد است. از نظر خلیفه وقت همین قدر کافی بود که گفته شود: «**الصلوة خیر من النوم**» نماز از خواب بهتر است. اگر امر دائر است که انسان مانند یک لاشه بیفتد و نفیر پف پفش بلند باشد، البته بهتر است که نماز بخواند. نماز به این وسیله از درجه «خیرالعمل» بودن به درجه «همسایه بالا دست خواب» تنزل کرد.

اما همچنان که دریا جزر و مد دارد و موجها همیشه از یک طرف نیست و

برای همیشه در یک جهت باقی نمی ماند، طوفانها و امواج اجتماعی نیز چنین است. به عللی که فعلاً مجال بحث از آنها نیست، موجهای مخالف به سود نماز و مسجد و عبادت و خلوت و به زبان آنچه رقیب نماز پنداشته می شد برخاست و رقیب را به کنجی پرتاب کرد و بکلی از صحنه خارج نمود که گویی اسلام از اساس دین جمعه و جهاد نبوده است.

امروز بار دیگر و به علل دیگر، موجی خشمگین بر ضد زهد و عبادت و هر چه رنگ آخرتگرایی داشته باشد برخاسته است، تا آنجا که ابایی نیست که نماز به معنی «همبستگی حزب توحید» (۱) تفسیر می شود و هر جا که در قرآن اقیما الصلوة آمده است امر اکید و فرمان شدید به همبستگی افراد این حزب در مرحله غیب انقلاب توحیدی تلقی شده است و البته خواننده محترم باهوش تر از این است که از کلمه توحید در اینجا یک توجیه ذهنی و متافیزیکی که از بقایای اندیشه های بورژوازی است! بنماید. خواننده محترم خودش می داند که توحید از قاعده صرفی «تفعیل» است و عملی عینی است نه مفهومی ذهنی و متافیزیکی. توحید جز در هم فرو ریختن دیوارهای طبقاتی و پر کردن شکافهای اجتماعی و به یگانگی رساندن جامعه چه معنی و مفهوم دیگری می تواند داشته باشد؟ (۲)

در کتب حدیث از پیغمبر اکرم نقل شده که «الصلوة عمود الدین» نماز استوانه دین است. علی (علیه السلام) می فرماید که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نماز را به چشمه آب گرم که در خانه انسان باشد و روزی پنج نوبت

پاورقی

- ۱- (تعبیری که گروههایی مانند «فرقان» که استاد را به شهادت رساندند به کار می برند).
- ۲- خواننده ی محترم مستحضر است که استاد شهید در مقام استهزا و نقد این برداشت نادرست از توحید برآمده اند).

در آن شستشو کند تشبیه فرموده است و خودش می گوید: عهد خود را با نماز همواره به یاد داشته باشید، مراقب امر نماز باشید، زیاد نماز بخوانید، به وسیله نماز به خداوند تقرب بجوئید؛ و هم او می فرماید: رسول خدا خویشان را در کار نماز به رنج می افکند، خاندان خویش را به نماز فرمان می داد. (۱) از این گونه جمله ها در ترغیب و تشویق به نماز و بزرگداشت نماز از رسول اکرم و اهل بیت گرامی اش (صلوات الله علیه وعلیهم) فراوان در کتب حدیث نقل شده است. در اخبار و روایات مأثوره از رسول اکرم و اهل بیت گرامی اش «استخفاف به نماز» یعنی حقیر شمردن و سبک شمردن نماز به منزله یک گناه بزرگ شمرده شده تا چه رسد به ترک نماز.

امروز که موج جدید پیدا شده است، برای عده ای به طور جدی این پرسش مطرح است که آیا این سخنان واقعاً از رسول خدا و ائمه اطهار است یا ساختگی است؟ آیا واقعاً پیامبر ما که پیامبر عدل و شمشیر و جهاد است گفته که نماز عمود دین است و نسبت سایر مقررات اسلامی از قبیل زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و غیره با نماز نسبت خیمه با قائمه خیمه است که اگر قائمه خیمه بیفتد تمام سراپرده فرو می افتد؟! آخر این دو دقیقه خم و راست شدن و چند جمله تکراری را بازگو کردن که از هر پیر زن مفلوکی هم ساخته است این همه قدر و ارزش دارد که قائمه سراپرده دین خوانده شود و قبول هر عمل دیگر در گرو قبول این عمل قرار گیرد؟! از نظر این گروه آنچه به پیامبر ما می برازد این است که بگوید: جهاد عمود دین است، امر به معروف و نهی از منکر عمود دین است. آیا نمی توان احتمال داد که این همه بها دادن به نماز به سرچشمه اسلام یعنی به اولیای دین مربوط نیست؟ این همه بها دادن به

پاورقی

نماز کار کسانی است که خواسته اند ندای جهاد را خاموش سازند و مجاهدین را از میدان نبرد به مسجد بکشانند؟!

در عصر ما گروهی واقعاً تردید دارند که این همه بها دادن به نماز و به طور کلی به عبادات به اسلام راستین که محققاً جامعه گرا و زندگی گراست مربوط باشد. می گویند درست است که نماز یک فریضه مسلم است اما نه در حد فرائض اجتماعی، و درست است که ترک نماز گناه است و گناه کبیره هم هست اما نه در حد شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی. اینکه امروز ترک نماز در مرز خروج از اسلام است و شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی حتی مضر به «عدالت» هم نیست، با موازین دینی مانند اسلام قابل انطباق نیست.

ما ضمن تأیید قسمتی از نظریه این گروه که مسلماً سوء نیتی ندارند و حق دارند دچار تردید شوند و ضمن اینکه تأیید می کنیم آنچه در جامعه سنتی می گذرد با اسلام منطبق نیست، نمی توانیم نظریه آنها را در مورد اهمیت نماز و بهایی که به نماز داده شده تأیید نماییم.

به این دوستان عزیز باید یادآوری کنم که تنها احادیث و روایات نیست که به نماز و عبادت آن همه بهاد داده است، قرآن کریم نیز با این احادیث هماهنگ است، بلکه [بهای بیشتری به نماز داده است].

در عصر ما گروهی جداً باورشان آمده که این همه بها دادن به نماز - و به طور کلی به عبادت - به اصل اسلام مربوط نیست؛ اسلام راستین جامعه گراست و از این گونه اندیشه ها مبرا است. درست است که نماز فریضه است اما نه در حد فرائض اجتماعی، و درست است که ترک نماز گناه است اما نه در مرتبه شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی؛ ترک نماز از یک مسلمان قابل بخشودن است اما ترک مسئولیتهای اجتماعی بخشایش پذیر نیست.

ما ضمن تشکر و سپاسگزاری از دین خواهی و دلسوزی این گروه نسبت به اسلام و ضمن تقدیر از مساعی آنها در تبریئة اسلام راستین از این آلودگیها

ناچاریم یادآوری نماییم که تنها احادیث و روایات نیست که به نماز و به عبادت به طور مطلق این همه بها داده است؛ سرچشمه اصلی خود قرآن است و آنچه در احادیث و روایات رسیده است پرتوی است از آنچه در قرآن کریم درباره نماز آمده است.

در قرآن تا آنجا که من احصا کرده ام (۱) هشتاد و هفت بار نام نماز در همین معنی معهود آمده: گاهی به صورت امر به اقامه نماز، امر به محافظت بر نماز، امر به مداومت آن، و گاهی ضمن مدح مؤمنین که نماز را بپا می دارند، و در برخی موارد به صورت نقل وصیت از پیامبران گذشته، و یا به مناسبت بیان برخی آداب از قبیل وضو و تیمم و نماز مسافر و نماز خوف، و جهر و اخفات، تعیین وقت، و یا به صورت نقل نمازهای اولیاءالله که در حال نماز مکاشفه برایشان رخ می داد فرشتگان با آنها سخن می گفتند و یا به عنوان نقد ترک نمکاز و یا نقد تزییع نماز، غفلت و حضور قلب نداشتن در نماز، و یا در مقام بیان فلسفه و فایده نماز.

تازه اینها غیر از آن مواردی است که با الفاظی دیگر از قبیل قیام لیل، قلت هجوع، تجافی جنوب از مضاجع، تهجد، ذکر و غیر اینها آمده است.

قرآن از نماز به عنوان یک نیروی بازدارنده از پستیها و زشتیها یاد می کند (۱) و از طرف دیگر آن را یک منبع تهیه نیرو و انرژی را برای حرکت می شمارد (۲) و در مجموع نماز را یک عامل اساسی خودسازی به معنی انسان سازی می

پاورقی

۱- این احصا از روی المعجم المفهرس صورت گرفته و لهذا دقیق نیست، ممکن است بیش از این تعداد باشد.

۲- «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» عنکبوت/ ۴۵.

۳- «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» بقره/ ۴۵.

شمارد. بالاتر اینکه قرآن روح نماز را « ذکرالله » (۱) [می داند] و از طرف دیگر می گوید: تنها در پرتو یاد خداست که انسان می تواند خودش، خودش باشد و اگر نه « خود » واقعی را از دست می دهد و با آن بیگانه می گردد و همواره « ناخود » را به « خود » می پندارد. قرآن می گوید: هر که خدا را فراموش کند، جبراً به حکم سنت الهی خود را فراموش می کند، و از طرف دیگر... (۲)

پاورقی

۱- « أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » طه / ۱۴.

۲- این مقاله به همین صورت ناقص است و استاد شهید فرصت تکمیل آن را نیافته اند.

اسلام برتر است

اسلام برتر است*

نور خدا خاموش شدنی نیست (۱) حقیقت پیروز است (۲) هر چه به حال مردم مفید باشد باقی (۳) می ماند، در نبرد حق و باطل پیروزی با حق و شکست از آن باطل است (۴) باطل جلوۀ موقت دارد و غلبۀ وی دیری نمی پاید. (۵) خداوند به نتیجه رسیدن راه و روش فرستادگان خود را ضمانت کرده است (۶) زمین را صالحان و پرهیزکاران در اختیار خواهند گرفت (۷) آفرینش جهان بر اساس حق استوار است. (۸)

چهارده قرن است که قرآن کریم الهام بخش این حقایق است و پیروان این

پاورقی

* عنوان اصلی مقاله، این حدیث نبوی: «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» (اسلام برتری پیدا می کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی کند) است.

- ۱- «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ». (صف / ۸)
- ۲- «فَإِنْ حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ». (مائده / ۵۶)
- ۳- «أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّثُ فِي الْأَرْضِ». (رعد / ۱۷)
- ۴- «بَلْ تُغْذَفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيُدْمَغَةُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ». (انبیاء / ۱۸)
- ۵- «فَأَمَّا الرِّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً». (رعد / ۱۷)
- ۶- «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ». (صافات / ۱۷۱ و ۱۷۲)
- ۷- «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». (انبیاء / ۱۰۵)
- ۸- «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (حجر / ۸۵)

کتاب مقدس به موجب این الهامات با خوشبینی و امید به نظام هستی و جهان آفرینش و به آیندهٔ اسلام و مسلمانی می‌نگرند.

مسلمانان واقعی که مستقیماً با قرآن کریم آشنا هستند حتی آنگاه که مانند امروز در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کنند و از اکثر ملل عالم عقب مانده‌تر هستند، امید خود را نباخته، درد خود را درمان ناپذیر نمی‌دانند، در مقام چاره‌جویی و پیدا کردن راه اصلاح می‌باشند. همین ایمان و اعتماد و اطمینان است که چند به چند موجب ظهور مصلحینی در جهان اسلام می‌گردد.

در هیچ عهد و عصری روشنفکران و روش‌نضمیران مسلمان مانند امروز اصلاح طلب نبوده و دربارهٔ علل و موجبات انحطاط عصر خود نمی‌اندیشیده‌اند، زیرا در هیچ عصری مانند امروز مسلمانان به انحطاط و تأخّر خود پی نبرده‌اند و غرور و عزتشان ضربه ندیده است. توجه و احساس درد، عامل اصلی چاره‌جویی است.

اینجانب نمی‌توانم به درستی نشان دهم که از چه وقت علاقه‌ام به بحث در علل انحطاط مسلمین جلب شده است، همینقدر یادام هست که متجاوز از بیست سال است که کم و بیش در اطراف این موضوع فکر می‌کرده‌ام و در سالهای آخر احیاناً سخنرانیهایی در این زمینه ایراد کرده‌ام. در یکی از همان سخنرانیها متوجه شدم که این موضوع دامنهٔ بسیار وسیعی دارد و اگر واقعاً بنا باشد تحقیق کافی و مثمر و قاطعی در این زمینه بشود، از حدود کار یک فرد خارج است و یا لااقل سالهای زیاد وقت لازم دارد، در حالی که قبلاً هیچ فکر نمی‌کردم که با موضوعی به این دامنه داری و گستردگی مواجه هستم. البته این توجه و تنبه، خود معلول مطالعات متفرقی بود که در زمینه‌های مختلف انجام داده بودم. ولی در خلال آن سخنرانی متوجه شدم چقدر آراء و عقاید مختلفی در این زمینه هست و چقدر موضوعات زیادی هست که با این موضوع مربوط است و باید طرح و حل بشود.

بد نیست خلاصه ای از آن سخنرانی که نظم خاصی به فکر من داد و میدان وسیعی جلو چشم من گشود برای شما نقل و تعریف کنم:

موضوع سخن، این حدیث نبوی بود: «**الاسلام یعلو و لا یعلی علیه**» یعنی اسلام برتری پیدا می کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی کند. این حدیث از احادیثی است که شیعه و سنی به آن اعتماد و استناد کرده اند. علمای تسنن این حدیث را با سند در کتب حدیث خود نقل کرده اند.

هر چند دیده نشده که این حدیث در کتب حدیث شیعه با سند نقل شده باشد ولی فقهای شیعه از دیرزمان در کتب فقهیه خود در ابواب مختلف به آن استناد کرده اند. اهل فن می دانند که استناد فقها به یک حدیث و فتوا دادن بر طبق آن، بالاترین گواه بر صحت و اصالت آن حدیث محسوب می شود.

سخن در این بود که معنی این حدیث چیست؟ آیا این حدیث در مقام تشریع و انشاء قانون است، آنچنان که فقها استنباط کرده اند، یا در مقام اخبار و بیان یک جریان تکوینی است؟

فقها این حدیث را ناظر به تشریع و قانون در مورد رابطه مسلم و غیر مسلم دانسته اند، یعنی در روابط مسلم و غیر مسلم نباید غیر مسلم بر مسلم اعتلاء و تسلط نیز قانون و حکم تشریعی داشته باشد، همچنان که از آیه کریمه «**لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**» (۱) استنباط کرده اند. خلاصه معنی آیه و حدیث بنا بر این تفسیر چنین می شود: اسلام در روابط مسلم با غیر مسلم هر وضعی را که مستلزم تسلط و اعتلاء غیر مسلمان بر مسلمان باشد، قانونی و رسمی نمی داند، مثلاً ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان را امضا نمی کند و قانونی نمی شمارد، زیرا مرد که جنس قوی است

پاورقی

۱- نساء / ۱۴۱. خداوند هرگز برای کافران راه تسلط بر مؤمنان قرار نمی دهد.

طبعاً نوعی تسلط و سیطره بر زن دارد، همچنین استخدام مسلمان در خانه غیر مسلمان و به طریق اولی بردگی مسلمان نسبت به غیرمسلمان را قانونی و جایز نمی شمارد.

بنابراین تفسیر، این حدیث و آن آیه مردم مسلمان را به عزت و کرامتی که شایسته آن هستند متوجه می کنند ، شعور آنان را بیدار می کنند که نباید هیچگونه وضعی را که مستلزم زبردست واقع شدن فرد مسلمان یا جامعه مسلمان نسبت به دیگران است تحمل کنند، باید همواره سعی کنند از هر جهت در وضعی برتر و عالیتز از دیگران زندگی کنند.

بدیهی است که شانه خالی کردن از زیر بار دیگران مستلزم این است که اوضاع خود را از هر جهت اصلاح کنند و بهبود بخشند که نیاز و ضرورتی آنها را به زیر بار دیگران نکشاند، و الا مردمی که در فقر مادی و معنوی بسر می برند خواه ناخواه تحت تسلط و سیطره و فرمان دیگران واقع می شوند.

ممکن هم هست این جمله « اخبار » باشد نه « انشاء »، در مقام بیان یک ناموس تکوینی باشد نه در مقام تشریع قانون؛ بخواهد بگوید اسلام چون حق است و حق نیرومند است ، بر همه آیینها و مرامها برتری می یابد و هیچ آیین و مرام و مسلکی نمی تواند بر او برتری پیدا کند.

بنابراین تفسیر جای یک پرسش هست و آن اینکه منظور از این نیرومندی و برتری، چه نوع نیرومندی و برتری و در کدام میدان است؟ آیا منظور این است که اسلام در میدان منطق و نظر نیرومندتر است و برتری دارد، یعنی منطق اسلام بر همه منطقها غالب است و آنجا که بر عقل و فکر بشر عرضه شود و با مقیاس علم و فلسفه سنجیده شود بر منطقهای دیگر می چربد؟ و به عبارت دیگر اسلام در میدان فکر و نظر پیروز است و از لحاظ حجت و دلیل از همه اقوی است؟ یا مقصود این است که اسلام از لحاظ نفوذ و توسعه و پیشرفت همواره پیروز است و از هر آیین و مسلک دیگر ناجحتر و موفقتر است؟ به

عبارت دیگر در میدان عمل، غلبه و برتری با اسلام است.

پیروزی در میدان نظر بستگی دارد به قدرت علمی و استدلالی. مانعی ندارد که آیین و مسلکی از لحاظ استدلال و منطق، مجهز به قویترین استدلالها باشد ولی در عمل به واسطه عدم توافق با حواجیح بشری و لااقل به واسطه همه جانبه نبودن، موفقیت و نجاتی نداشته باشد و ممکن است عکس مطل صادق باشد. تاریخ نشان می دهد مرام و مسلکهای را که از لحاظ منطق نظری چندان قابل توجیه نبوده اند، ولی از آن نظر که با بعضی حواجیح بشری هماهنگی داشته اند، پیروزیهای خارق العاده به دست آورده اند، هر چند این گونه پیروزیها خواه ناخواه موقت و غیرقابل دوام خواهد بود.

فلاسفه از دیرزمان مفهوم « حق » و « نافع » را از یکدیگر تفکیک کرده اند، یکی را وابسته به عقل نظری و دیگری را وابسته به عقل عملی دانسته اند. قرآن کریم در عین اینکه همواره از بودن « حق » خود یاد می کند، نافع و مفید بودن خود را نیز مسکوت نمی گذارد، بلکه به صورت یک اصل، بقاء نافع و انفع را تأیید می کند. قرآن کریم بعد از یک مثل زیبایی می گوید: « فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ ». یعنی: کف روی آب که فایده ای در بر ندارد بر جای نمانده، نابود می شود و اما آنچه به حال مردم مفید است در زمین باقی می ماند.

علمای طبیعی پیدایش و احیاناً حذف بعضی از اعضای جانداران را وابسته به مفید بودن و مفید نبودن می دانند، می گویند هرگاه احتیاج و ضرورت، وجود عضوی را ایجاب کند پدید می آید و تا احتیاج باقی است باقی می ماند و همین که احتیاج از بین رفت و ضرورتی در کار نبود خواه ناخواه آن عضو حذف می شود.

همین دانشمندان، قانونی به نام بقاء انسب و انتخاب اصلح بیان داشته اند و مدعی شده اند بقا و ادامه وجود هر جاندار بستگی به این است که در مقیاس

طبیعت و خلقت برای باقی ماندن شایسته تر شناخته شود.

هر کالای مادی یا معنوی که بر جامعه بشر عرضه می شود ، مادامی که به آن احتیاج است و او قادر است احتیاج را رفع کند و توجه به خاصیت رفع احتیاج کردن او هست و کالای بهتر از او به میان نیامده است، خواه ناخواه جای خود را حفظ می کند و روز به روز بر رونق و اعتلای آن افزوده می شود.

آیا پیغمبر اکرم نمی خواهد بفرماید تا بشر در روی زمین هست احتیاج مبرم به سرمایه ای مانند اسلام دارد و به همین دلیل اسلام برای همیشه باقی می ماند؟ آیا نمی خواهد بگوید هیچ کالای معنوی و روحی قادر به رقابت با اسلام نیست، زیرا قادر نیست مانند اسلام همه خلاهای احتیاجات را پر کند و به طور همه جانبه جوابگوی مشکلات و گشاینده عقده های بشر واقع شود؟ آیا نمی خواهد بگوید مسلمانان مادامی که از اسلام منحرف نشوند و تعالیم آن را به کار بندند علو و برتری و تقدم خود را از هر جهت خواهند کرد؟ (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

بعید نیست که در جمله (الاسلام يعلو ولا يُعلى عليه) معنی اخیر منظور باشد و یا لااقل این معنی نیز منظور باشد، زیرا معنی و تفاسیری که برای این جمله ذکر شد مانع الجمع میستند. از طرفی خود رسول اکر فرمود (اوتيتُ جوامع الكلم) یعنی به من سخنان جامع و همه جانبه داده شده است، یک جمله می گویم به جای چندین جمله. چه مانعی دارد بگوییم این جمله کوتاه همه معانی و تفاسیری که ذکر شد در بردارد و چون هر کسی از دریچه خاصی بدان می نگرد معنی خاصی از آن می فهمد: (فقیه) از دریچه فقهت بدان می نگرد، قانون و حکم و وظیفه برای مسلمانان استنباط می کند و (متکلم) از دریچه برهان و استدلال نگاه می کند، برتری استدلالی و نظری از آن مفهمد و (عالم اجتماعی) از دریچه مطابقت با احتیاجات نظر می افکند، آن را بر موفقیت در پیشرفت و قابلیت بقا و دوام حمل می کند.

اسلام مسلمانان را به عظمت خیره کننده ای نائل ساخت، نه تنها از جنبه نظامی و تسلط سیاسی که در کمتر از نیم قرن بر اکثر معموره جهان حکومت یافتند (این به تنهایی نمی تواند چندان افتخار آمیز باشد) بلکه از جنبه معنوی و اجتماعی.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ

ساعت : ۱۲/۲۸

روز : جمعه

۰۷ / تیر ماه / ۱۳۹۲

کرم رضا خزلی

یار مهربان

www.baghemino.com

baghemino.1339@gmail.com

Tel:09125411283-09356411283

کمرضا خانی